

تبدیل قصاص در حقوق کیفری ایران

حسن مرادی*

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۲۰)

چکیده؛

در کنار تأسیسات حقوقی همچون معافیت‌های «قانونی» و «قضایی»، نهاد «تبدیل مجازات» قرار دارد. تبدیل مجازات در مفهوم اعم اقدامی در راستای فردی کردن مجازات، جلوگیری از تضييع حقوق مجنی‌علیه یا اولیای دم، جلوگیری از وهن دین، تحدید استفاده از زندان و نیز تحقق عدالت قضایی و تعذیبی عادلانه است. در حال حاضر تبدیل مجازات در حوزه مجازات‌های حدود، قصاص و تعزیرات جاری است. لیکن پرسش اساسی این است که آیا جهات تبدیل قصاص عیناً همان است که در تعزیرات یا حدود مقرر است یا هر یک از این‌ها تابع احکام و ضوابط خاص خود می‌باشند؟ تبدیل مجازات‌های تعزیری به دو نوع «قانونی» و «قضایی» تقسیم می‌شود. تبدیل قانونی به شدت تابع شرایط مقرر در قانون است و تبدیل قضایی اصولاً تابع شرایط تخفیف مجازات می‌باشد و تشخیص آن به قاضی محکمه محول شده است، اما تبدیل حد همچون تبدیل قانونی تابع شرایط مقرر در قانون و منوط به موافقت مقام رهبری یا رئیس قوه قضاییه می‌باشد. در مجازات‌های قصاصی دو نوع تبدیل «اجباری» یا «قانونی» و «شخصی» یا «اختیاری» قابل اجراست. هنگامی که قصاص شرعاً جایز یا ممکن نباشد، اجباراً به دیه مقدر تبدیل می‌گردد. لیکن تبدیل «شخصی» یا «اختیاری» از هر جهت صرفاً بسته به نظر صاحب حق قصاص اعم از مجنی‌علیه یا اولیای دم و جانی بوده و دادگاه در رد یا قبول آن هیچ‌گونه اختیاری نداشته و نمی‌تواند با آن مخالفت کند؛ حتی اگر آن را به صلاح جامعه نداند فلذا تبدیل قصاص با سایر انواع تبدیل‌های تعزیری و حدی از تفاوت‌های اساسی برخوردار می‌باشد.

واژگان کلیدی: تبدیل، تخفیف، تشدید، مجنی‌علیه، ولی دم، کیفرزدائی، قصاص

* استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی: hmoradi38@yahoo.com

۱. مقدمه

پیش از ورود به بحث اصلی، ذکر این نکته ضروری است که ما سابقاً کلیات راجع به تبدیل مجازات، شامل مفهوم، شرایط، اقسام و احکام آن را ضمن بحث از تبدیل مجازات‌های تعزیری و بازدارنده مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم. بنابراین به منظور خودداری از تکرار مطالب، نوشته حاضر را با توجه به گستردگی مجازات‌های قصاصی صرفاً به بیان آشکال و احکام تبدیل در این حوزه اختصاص می‌دهیم.

حقوقدانان اسلامی در مقام بیان مجازات‌های شرعی آن‌ها را به چهار و به قولی پنج قسم شامل حدود، قصاص، دیات و تعزیرات و کفارات تقسیم می‌نمایند (منتظری، ۱۴۰۹: ۴۴۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۳: ۸۷). هر یک از این مجازات‌ها دارای ویژگی‌هایی می‌باشند که در جای خود به تفصیل از آن‌ها سخن رفته است.

در «حدود»، نوع، میزان و کیفیت مجازات مقرر اعم از حبس، شلاق، قتل، قطع، نفی، جز (تراشیدن موی سر) و ... شرعاً موضوعیت داشته و حاکم حق دخل و تصرف در آن را ندارد و علی‌الاصول «نمی‌تواند چیزی بر آن بیفزاید و نه از آن بکاهد و یا آن را به مجازات دیگری تبدیل کند و یا اجرای آن را متوقف سازد.» (عامر، ۱۹۵۷: ۴۹) بر همین اساس، ماده ۲۱۹ ق.م.ا ۱۳۹۲ در این مورد تصریح می‌نماید: «دادگاه نمی‌تواند کیفیت، نوع و میزان حدود شرعی را تغییر یا مجازات را تقلیل دهد یا تبدیل یا ساقط نماید. این مجازات‌ها تنها از طریق توبه و عفو به کیفیت مقرر در این قانون قابل سقوط، تقلیل یا تبدیل است.» قصاص مجازات جرایم علیه حیات یا تمامیت جسمانی اشخاص است و باید با جنایت جانی برابر باشد. رعایت مماثلت در آن الزامی است. دیه مالی است که از سوی شارع به سبب جنایت بر عضو یا نفس تعیین و باید حسب مورد به معنی علیه یا ولی یا اولیاء دم او پرداخت شود.

بخش عمده‌ای از مجازات‌های اسلامی، به اعتبار جرائم ارتكابی به حوزه تعزیرات مربوط می‌گردد. هر آنچه از حوزه حدود، قصاص و دیات خارج است، داخل در تعزیرات اسلامی است.

بی‌تردید مقررات ناظر بر تبدیل در هریک از این مجازات‌ها به اعتبار ماهیت و شرایط آن‌ها با یکدیگر متفاوت بوده و ما حسب مورد به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

۲. مفهوم تبدیل مجازات

تبدیل در لغت به معنای «عوض کردن، بدل کردن، دگرگون کردن، گرفتن چیزی به جای چیز دیگر و تحویل و تعویض است» (عمید، ۱۳۶۳: ۶۳۸؛ دهخدا، ۱۳۴۵، ۳۰۳) و در اصطلاح آن را می‌توان تغییر قانونی یا قضایی یا شخصی نوع مجازات مقرر (قانونی) حسب مورد از سوی دادگاه یا ذی‌حق به نوع دیگری از آن که مناسب‌تر به حال مجرم یا ذی‌حق باشد، مشروط به احراز شرایط مقرر قانونی تعریف نمود. بدیهی است آنچه بیان شد تبدیل کیفر در مفهوم اعم می‌باشد لیکن تبدیل در هر یک از انواع مجازات‌های تعزیری، حدی و قصاصی به اعتبار ماهیت و شرایط آن‌ها با یکدیگر متفاوت است. تبدیل در حوزه مجازات‌های تعزیری عبارت از «تغییر قانونی یا قضایی نوع مجازات مقرر (قانونی) از سوی دادگاه، به نوع دیگری از آن که مناسب‌تر به حال مرتکب باشد، مشروط به احراز شرایط مقرر می‌باشد» (مرادی، ۱۳۸۹: ۳۱۲)، لیکن تبدیل مجازات قصاص اعم از نفس یا عضو در مفهوم اعم عبارت از تغییر اجباری یا اختیاری آن حسب مورد به دیه و یا دیه و تعزیر، به حکم قانون یا موافقت جانی می‌باشد. حال آنکه تبدیل حدود عبارت است از: تغییر نوع حد به علت توبه یا عفو به مجازات دیگر به تشخیص دادگاه و حسب مورد موافقت مقام رهبری یا رئیس قوه قضاییه می‌باشد.

۳. تبدیل قصاص؛ موضوع، ماهیت و صاحبان آن

۳-۱. موضوع

در تبدیل قصاص، مجازاتی از روی اجبار یا اختیار به مجازات یا مجازات‌های دیگری مبدل می‌شود. لیکن پرسش قابل طرح اینکه آنچه تغییر و تبدل می‌پذیرد، چیست و به علاوه معوض آن کدام است؟ به عبارت دیگر در تبدیل قصاص، چه چیزهایی عوض و معوض را تشکیل می‌دهند؟

موضوع و متعلق قصاص گاه نفس یعنی جان قاتل و گاه مادون نفس یعنی عضوی از اعضای بدن او یا منفعتی از منافع بدن او می‌باشد؛ بنابراین موضوع قصاص از سه چیز شامل جان، عضو یا منفعت عضو خارج نمی‌باشد لیکن معوض آن از دامنه گسترده‌تری برخوردار بوده و حسب مورد در تبدیل اجباری با اختیاری متفاوت است.

آنچه در تبدیل اجباری به عنوان معوض قرار می‌گیرد الزاماً دیه مقدر نفس یا عضو می‌باشد و صاحب حق قصاص مکلف به پذیرش آن بوده و نمی‌تواند بیش از آن یا خارج از آن را مطالبه نماید. برای مثال اگر جانی فوت کند یا دسترسی به او متعذر باشد یا... قصاص به دیه مقدر شرعی تبدیل می‌شود و صاحب حق قصاص خواه نفس یا عضو ملزم به پذیرش آن می‌باشد. لیکن در تبدیل اختیاری معوض، بسته به توافق جانی و صاحب حق قصاص از تنوع بیشتری برخوردار می‌باشد. امور مزبور ممکن است شامل دیه کامله یا کمتر و بیشتر از آن، حق مشروع از قبیل انجام فعل معین یا ترک فعل معین همچون ازدواج، سکونت در نقطه یا نقاط معین یا عدم اقامت در نقطه یا نقاط معین و امثال این امور باشد؛ اما سؤالی که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که آیا صاحب حق قصاص می‌تواند با جانی به جای قصاص نفس، به قصاص عضو تراضی نماید یا در قصاص عضو، به جای عضو موضوع قصاص از قبیل دست به بخشی از آن همچون یک یا چند انگشت یا به عضو دیگر او تراضی و توافق کند؟ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مورد برخی از جنبه‌های پرسش‌های مطروحه به صراحت تعیین تکلیف نموده و در مورد برخی از آن‌ها سکوت اختیار نموده است که این موضوع را متعاقباً به تفصیل مورد بررسی قرار می‌دهیم. ماهیت

۲-۳. ماهیت؛

بر اساس قول مشهور فقهای امامیه، جنایت عمدی اعم از قتل و جرح اولاً و بالذات صرفاً موجب تحقق یک حق، آن هم حق قصاص می‌باشد، نه دیه و یا قصاص و دیه به نحو بدللی (- شیخ مفید، ۱۴۱۰: ص ۷۳۵؛ شیخ طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۵۲؛ علامه حلی، ۱۳۸۹، ابن ادریس، ۱۴۱۱، ج ۳،

صص ۳۲۶-۳۲۵؛ محقق حلی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۲۲۸؛ یحیی بن سعید حلی، ۱۴۰۵، ص ۵۷۱؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۲۲۱؛ شیخ محمد حسن نجفی، ۱۳۷۴، ج ۴۲، ص ۲۷۸؛ ابوالقاسم خوئی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۳؛ امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۵۳۳). ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ نیز به پیروی از قول مشهور فقهای امامیه، در ماده ۳۸۱ مقرر می‌دارد: «مجازات قتل عمدی ... قصاص ... است.» کما اینکه در خصوص جنایت عمدی بر عضو طی ماده ۳۸۶ مقرر می‌دارد: «مجازات جنایت عمدی بر عضو ... قصاص ... است.» مگر آنکه اجرای قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه به قصاص شونده باشد که در این صورت مطابق ماده ۳۶۰ قانون یادشده صاحب حق قصاص هم‌زمان از دو حق برخوردار می‌باشد یا فاضل دیه را به جانی پرداخت نموده او را قصاص کند یا بدون نیاز به رضایت او مطالبه دیه نماید.

پرسشی که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که آیا در مواردی همچون قتل عمدی فرزند توسط پدر، کافر توسط مسلمان، مجنون توسط عاقل که قصاص شرعاً جایز نبوده و دیه پرداخت می‌گردد دیه جنبه بدلی اجباری دارد یا مجازات اصلی جنایت عمدی است؟ در پاسخ به این پرسش، حقوقدانان اتفاق نظر ندارند. برخی عقیده دارند «در مواردی چون قتل فرزند توسط پدر، دیه مجازات اصلی محسوب نمی‌گردد؛ زیرا مجازات اصلی قتل عمدی اولاً و بالذات قصاص است. لیکن وصف ابوت مانع اجرای قصاص گشته و دیه جایگزین آن می‌گردد.» (عوده، ۱۴۱۳: ۱۷۶-۱۷۵) متقابلاً برخی دیگر معتقدند که اساساً «مقنن مرتکب قتل عمدی را مستحق قصاص نمی‌داند و از ابتدا با واکنشی متفاوت از قصاص با او مواجه می‌شود و لذا این مواد را باید با سقوط قصاص متمایز دانست. در سقوط قصاص قاتل مستحق قصاص است و عاقبتی فرامی‌رسد و موجب سقوط آن می‌گردد؛ مانند گذشت شاکی و فوت قاتل» (آقائی‌نیا، ۱۳۸۴: ۱۶۶) بنابراین هرگاه جنایت ارتكابی از نوع شبه عمد یا خطای محض باشد یا جنایت ارتكابی عمدی بوده ولی به دلیل عدم امکان یا عدم جواز شرعی قصاص، اصالتاً دیه پرداخت شود، به آن دیه اصلی اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، در این قبیل موارد اساساً قصاص محقق نمی‌شود و آنچه به عنوان دیه پرداخت می‌گردد جنبه اصلی دارد، نه بدل از قصاص. در این رابطه ماده ۳۰۱ به درستی مقرر

داشته: «قصاص در صورتی ثابت می‌شود که مرتکب، پدر یا از اجداد پدری مجنی‌علیه نباشد و مجنی‌علیه، عاقل و در دین با مرتکب مساوی باشد.» بنابراین چنانچه قاتل پدر، عاقل، مسلمان و ... بوده درحالی که مقتول به ترتیب فرزند، دیوانه، کافر و... باشد، اساساً قصاص ثابت نمی‌شود، نه اینکه قصاص ثابت است لیکن به دیه تبدیل می‌شود.

مصادیق دیه‌ی اصلی موضوع مواد ۱۷ و ۴۵۰ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ می‌باشند. مطابق ماده‌ی اخیرالذکر: «در جنایت شبه عمدی، خطای محض و جنایت عمدی که قصاص در آن جایز یا ممکن نیست، در صورت درخواست مجنی‌علیه یا ولی دم دیه پرداخت می‌شود...» کما اینکه مطابق بخش نخست ماده‌ی ۵۵۸ قانون مذکور: «در جنایت غیر عمدی بر اعضاء و جنایت عمدی که قصاص ندارد یا قصاص در آن ممکن نیست... به شرح مقرر در این قانون، دیه ثابت می‌شود.» بدیهی است در مواردی که قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه نیست، مطالبه دیه از سوی اولیای دم یا مجنی‌علیه منوط به موافقت جانی است و در صورت عدم تراضی، مرتکب رانمی‌تواند به پرداخت دیه یا هر حق مالی یا غیرمالی دیگر، ولو اندک مجبور نمود؛ هر چند او متمکن بوده و قادر به پرداخت آن نیز باشد. این حکم در مواد متعددی از ق.م.ا. تصریح شده است. برای نمونه بر اساس مفهوم مخالف ماده ۳۵۹ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲: «در موارد ثبوت حق قصاص، اگر قصاص مشروط به رد فاضل دیه نباشد، مجنی‌علیه یا ولی دم، تنها می‌تواند قصاص یا گذشت نماید و اگر خواهان دیه باشد، نیاز به مصالحه با مرتکب و رضایت او دارد.» اما در صورتی که جنایت عمدی باشد و مجازات اصلی و اولی آن نیز قصاص بوده و علی‌رغم امکان قصاص، به علت تصالح و تراضی میان جانی و صاحب یا صاحبان حق قصاص یا به علت فوت محل قصاص یا به هر علت دیگری دیه پرداخت شود، به آن دیه‌ی بدلی اطلاق می‌گردد. به بیان مختصر دیه‌ی بدلی، دیه‌ی بدل از قصاص است. دیه‌ی بدلی، از جمله دیه‌ی موضوع مواد ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۰ و ۴۳۵ و قسمت اخیر ماده‌ی ۵۵۸ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ را تشکیل می‌دهد. دیه‌ی بدلی خود به دیه‌ی بدلی اجباری و دیه‌ی بدلی اختیاری قابل تقسیم است.

با توجه به مباحث فوق و با عنایت به ماهیت مجازات‌های قصاصی و اینکه این دسته از مجازات‌ها واکنشی در مقابل جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد بوده و به‌منظور حمایت از حقوق زیان‌دیده وضع شده‌اند درحالی‌که تعزیرات عموماً در راستای حفظ نظم و امنیت عمومی استقرار یافته‌اند لذا می‌توان تفاوت‌های تبدیل مجازات‌های قصاص با مجازات‌های تعزیری را در چند جهت زیر نتیجه گرفت:

اول. جهات تبدیل تعزیر (که البته عیناً با جهات تخفیف مجازات مشترک بوده و) در بندهای هشتگانه ماده ۳۸ ق.م.ا. ۱۳۹۲ مندرج می‌باشند، درحالی‌که هیچ‌یک از جهات مزبور نمی‌تواند مبنای تبدیل قصاص قرار گیرد؛ چه آنکه جهات تبدیل قصاص با آن‌ها تفاوت ذاتی داشته و اغلب ناشی از تعدر اجرای قصاص یا درخواست مجنی‌علیه یا ولی دم می‌باشد؛ بنابراین تبدیل تعزیری نوعی تخفیف مجازات می‌باشد.

دوم. تبدیل تعزیرات همیشه و در همه حال در راستای تأمین منافع و مصالح محکوم‌علیه انجام می‌گیرد؛ زیرا به صراحت ماده ۳۸ قانون مذکور مجازات تعزیری به شرطی و به نحوی تبدیل می‌شود که «به حال متهم مناسب‌تر باشد» درحالی‌که اکثر مصادیق تبدیل قصاص صرفاً در جهت حفظ مصالح صاحب حق قصاص انجام می‌گیرد. برای مثال ذی‌حق اخذ دیه را موافق منافع خود تشخیص داده آن را مطالبه می‌کند؛ هرچند جانی نسبت به آن رضایت نداشته باشد. به بیان دیگر تبدیل تعزیرات، بزه کارمدار و تبدیل قصاص، بزه‌دیده‌مدار است.

سوم. هرچند در تبدیل تعزیرات اغلب منافع مجرم مد نظر قرار می‌گیرد مع‌هذا حفظ مصالح و منافع جامعه نیز مد نظر دادگاه می‌باشد به همین جهت تبدیل تعزیرات همیشه و در همه حال منوط به تشخیص و تصمیم‌نهایی دادگاه است، درحالی‌که تبدیل قصاص ممکن است به جهت تعدر اجرای قصاص یا ممنوعیت شرعی یا مصالح دیگر انجام گیرد. برای مثال هرگاه جانی بمیرد یا متواری شده و به او دسترسی نباشد یا اجرای قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه باشد در این قبیل موارد اجرای قصاص شرعاً ممکن یا جایز نبوده و اجباراً به دیه یا به دیه و تعزیر تبدیل می‌گردد فلذا دادگاه در رد یا قبول آن‌ها هیچ‌گونه اختیاری ندارد؛ فارغ از اینکه عدم اجرای قصاص با

منافع جامعه سازگار بوده یا حتی مغایر آن باشد؛ بنابراین تبدیل تعزیر، قاضی مدار و تبدیل قصاص، بزه دیده مدار است.

چهارم. علی الاصول اراده‌ی محکوم علیه به طور مستقیم در تبدیل مجازات تعزیری نقشی نداشته و همانگونه که درخواست او مؤثر در مقام نیست، مخالفت او نیز مانع تبدیل نمی‌باشد لیکن تبدیل اختیاری مجازات قصاص به امر دیگر، مشروط به رضایت جانی بوده و در صورت مخالفت وی تبدیل انجام نمی‌گیرد؛ هر چند او قادر به برآورده کردن خواسته‌های صاحب حق بوده و از تمکن مالی لازم برای پرداخت دیه و امثال آن برخوردار باشد.

پنجم. در تبدیل مجازات‌های تعزیری، جز در موارد مصرح قانونی تنوع مجازات‌های جایگزین بسیار موسع بوده و علی الاصول دادگاه در تغییر نوع مجازات مبسوط الید می‌باشد؛ چه آنکه مطابق بند (ت) ماده ۳۷ ق.م.ا. ۱۳۹۲ دادگاه می‌تواند در مقام تبدیل کیفر تعزیری نسبت به «تقلیل [یا تبدیل] سایر مجازات‌های تعزیری به میزان یک یا دو درجه از همان نوع یا انواع دیگر» اقدام نماید در حالی که قصاص اغلب به دیه مبدل شده و جز در مواردی که عدم تعزیر، موجب اخلال در نظم یا تجری مرتکب یا دیگران می‌شود، عدل یا بدیل دیگری ندارد.

۳-۳. صاحبان

حق قصاص، حق خصوصی است و هرگونه تصمیم‌گیری در مورد آن با صاحب یا صاحبان حق قصاص می‌باشد. مطابق ماده ۳۴۷ ق.م.ا: «صاحب حق قصاص در هر مرحله از مراحل تعقیب، رسیدگی یا اجرای حکم می‌تواند به طور مجانی یا با مصالحه، در برابر حق یا مال گذشت کند.» لیکن پرسش قابل طرح این است که صاحب حق قصاص چه شخص یا اشخاصی هستند که از اختیار مطلق تصمیم‌گیری در مورد حق قصاص برخوردار بوده و می‌توانند در این مورد به هر نحو که می‌خواهند اتخاذ تصمیم نمایند؟ صاحب حق قصاص در وهله‌ی نخست، شخص مجنی علیه است، خواه در عضو باشد یا نفس و سایرین به نیابت از او مالک حق قصاص شده و نسبت به استیفای آن اقدام می‌کنند. صاحبان حق قصاص به اصیل و غیر اصیل تقسیم می‌شوند.

افراد غیر اصیل در صورتی حق مداخله دارند که اصیل به هر علت شخصاً تصمیم‌گیری نکرده یا اهلیت تصمیم‌گیری نداشته باشد.

قانون‌گذار از تصریح به مصادیق صاحبان حق قصاص خودداری نموده و آن‌ها را اِحصاء نکرده است. مع‌هذا از منظر اجرائی، صاحب حق قصاص (ذیحق) در جنایت مادون نفس، حسب مورد شخص مجنی‌علیه (در صورت داشتن اهلیت استیفا) یا اولیای قانونی او (در صورت فقدان اهلیت) و در قتل، حسب مورد مجنی‌علیه (در فاصله بین ورود جرح تا مرگ) یا ولی‌دم و در صورت فوت ولی‌دم، هر یک از ورثه متوفی می‌باشند. همچنین در صورت فقدان ولی یا عدم اهلیت یا عدم شناسایی یا عدم دسترسی به او به قاعده‌ی ولایت، مقام رهبری ولی‌دم می‌باشد.

در اینجا لازم به ذکر است همان‌طور که در ماده ۳۴۷ ق.م.ا بیان شده است، اساساً تبدیل قصاص به دیه یا هر حق مالی یا غیر مالی دیگر در صورتی امکان‌پذیر است که جانی به آن رضایت داشته باشد. به عبارت دیگر، جز در مواردی که قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه نیست، درخواست مصالحه و از جمله مطالبه‌ی دیه از سوی اولیای دم یا مجنی‌علیه منوط به موافقت جانی است و در صورت عدم تراضی، مرتکب را نمی‌توان به پرداخت دیه یا هر حق مالی یا غیر مالی دیگر، ولو اندک مجبور نمود؛ هر چند او متمکن بوده و قادر به پرداخت آن نیز باشد؛ زیرا توافق در مناسبت‌های حقوقی از یک نقش بنیادین برخوردار بوده و برای شکل‌گیری یک عمل حقوقی دو سویه، یعنی قرارداد، تنها اراده‌ی انشایی یکی از طرفین کافی نیست، بلکه باید اراده‌ی هر دو طرف در ایجاد آن با یکدیگر همکاری داشته باشند (شهیدی، ۱۳۷۷: ص ۴۰). این حکم در مواد متعددی از ق.م.ا تصریح شده است از جمله در ماده ۳۵۹ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ که مقرر داشته «در موارد ثبوت حق قصاص، اگر قصاص مشروط به رد فاضل دیه نباشد، مجنی‌علیه یا ولی دم، تنها می‌تواند قصاص یا گذشت نماید و اگر خواهان دیه باشد، نیاز به مصالحه با مرتکب و رضایت او دارد.»

۴. مصادیق تبدیل قصاص

موارد تبدیل قصاص متعدد و متنوع بوده و هر یک از آن‌ها به نوبه خود از آثار و احکام متفاوتی برخوردارند. قصاص، مجازات جنایات عمدی است و به اعتبار موضوع آن به نفس، عضو یا منافع تقسیم گشته و اجرا و استیفای آن مستلزم اجتماع مجموعه‌ای از شرایط عمومی و اختصاصی می‌باشد که خود به شرایط ایجابی و سلبی قابل تقسیم می‌باشند. مقصود از شرایط عمومی قصاص، شروطی هستند همچون بلوغ، عقل جانی، انتفاء رابطه‌ی ابوت، محقون‌الدم بودن مجنی علیه و ... که تحقق آن‌ها برای مطلق قصاص اعم از نفس یا عضو لازم و ضروری است و در صورت فقدان هر یک از آن‌ها قصاص نیز منتفی می‌گردد. با توجه به مواد ۳۹۳ و ۳۹۴ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ علاوه بر شرایط مذکور، قصاص نفس یا عضو حسب مورد مستلزم شرایط اختصاصی دیگر نیز است. برای مثال از لوازم قصاص عضو تساوی اعضای در سالم بودن، تساوی اعضای در اصلی بودن، تساوی در محل عضو مجروح یا مقطوع بوده و این که قصاص موجب تغیر به نفس یا عضو دیگر نبوده و قصاص بیشتر از اندازه جنایت نشود. به علاوه نباید اجرای قصاص با موانع خارجی مواجه باشد؛ والا قصاص ساقط و به دیه مبدل می‌شود. از جمله موانع استیفای قصاص نفس می‌توان به وفات، مرگ (قتل)، فرار قاتل و در قصاص عضو به سردی و گرمی هوا و نبودن در خاک دشمن اشاره نمود. بدیهی است فقدان حتی یک شرط و یا وجود حتی یک مانع، حسب مورد می‌تواند عدم امکان قصاص یا عدم جواز اجرای فوری آن را فراهم ساخته و مآلاً موجب تبدیل اجباری قصاص به دیه و یا دیه و تعزیر گردد. موارد تبدیل قصاص به دیه به نوبه خود متعدد و متنوع می‌باشند که می‌توان آن‌ها را به موارد تبدیل قصاص نفس و عضو به شرح زیر تقسیم نمود

۴-۱. تبدیل قصاص نفس

تبدیل قصاصِ نفس، گاه اجباری و گاه اختیاری است. از آنجا که شرایط و احکام هر یک از این دو با یکدیگر متفاوت می‌باشد لذا ما آن‌ها را ذیل دو عنوان مستقل بررسی می‌نماییم.

۴-۱-۱. تبدیل اجباری قصاص نفس و مصادیق آن

تبدیل قصاص هنگامی اجباری است که جنایت عمدی است و مجازات اصلی آن قصاص است لیکن علی‌رغم عمدی بودن جنایت و اجتماع کلیه شرایط عمومی و اختصاصی قصاص، به علت بروز پاره‌ای موانع خارجی قصاص عملاً امکان‌پذیر نبوده و بالاجبار جای خود را به دیه تغییر می‌دهد. در این زمینه می‌توان به تلف شدن جانی اشاره نمود که می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. گاه ممکن است جانی، خودبه‌خود و یا به آفت سماوی بمیرد. گاه ممکن است خودکشی کند و یا فرار نموده و قبل از تسلیم از بین برود یا ممکن است شخص یا اشخاصی او را فراری دهند و او قبل از تحویل بمیرد، یا تحویل وی متعذر گردد. گاه ممکن است فرد یا افرادی، او را بدون اذن اولیای دم، عدواناً به قتل برسانند. در کلیه موارد مذکور متعلق حق قصاص از بین می‌رود و با از بین رفتن محل قصاص، اجرای قصاص عملاً منتفی و اولیای دم دیگر نمی‌توانند نسبت به استیفای حق خود اقدام نمایند؛ در این که آیا در چنین مواردی قصاص به دیه مبدل می‌شود یا خیر و در صورت تبدیل، از مال قاتل است یا موجد مانع یا عاقله و یا بیت‌المال، از سوی فقها، حسب مورد آراء و نظرات مختلفی مطرح شده که ذیلاً به بررسی مصادیق مزبور می‌پردازیم.

۴-۱-۱-۱. وفات جانی

هرگاه مسلمانی عمداً کشته شود یا جنایتی بر او وارد گردد جانی قصاص می‌شود، خواه مسلمان باشد و خواه غیر مسلمان. حال اگر جانی قبل یا بعد از صدور حکم محکومیت قطعی درحالی که خود را تسلیم اولیای دم نموده به *أجل الهی* یا به آفت سماوی چون سیل و زلزله بمیرد، بالتبع قصاص ساقط می‌شود؛ زیرا محل اجرای قصاص که رقبه جانی است به واسطه مرگ از بین رفته است. لیکن پرسش قابل طرح اینکه آیا با مرگ جانی، قصاص به دیه تبدیل می‌شود؛ زیرا طبق قاعده *لا یبطل* (شیخ حر عاملی، بی تا: ۱۰۴) خون هیچ مسلمانی نباید از بین برود یا بالعکس، چون در جنایات عمدی بیش از حق قصاص وجود نداشته و آن نیز با مرگ طبیعی و ناگهانی جانی از بین رفته و به علاوه جانی در از بین رفتن آن ایجاد مانع نکرده و مرتکب هیچ گونه تعدی

و تقصیری نشده بلکه تأخیر از جانب اولیای دم واقع شده است، لذا حقی به اولیای دم تعلق نمی‌گیرد و قصاص به دیه تبدیل نمی‌شود؟ فقهای امامیه در این مورد اختلاف نظر دارند. قول نخست که منتسب به مشهور فقها و از جمله شیخ طوسی در مبسوط و خلاف، ابن ادریس در سرائر، مقدس اردبیلی در مجمع الفائده والبرهان، شهید ثانی در شرح لمعه و امام خمینی در تحریر الوسيله است با مرگ طبیعی و خودبه‌خودی جانی، قصاص و دیه، هر دو ساقط می‌گردند؛ زیرا جانی تقصیری در از بین رفتن متعلق حق قصاص اولیای دم مرتکب نشده است. به علاوه، با عنایت به آیه «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ» (۴۵/ مائده) و نیز «وَفِي الْجُرُوحِ قِصَاصٌ» (۱۹۴/ بقره) قتل عمد اولاً و بالذات موجب قصاص است، نه قصاص و دیه و دیه جز صلحاً ثابت نمی‌شود و از سوی دیگر، اصل، شخصی بودن مسئولیت کیفری و مجازات است و تبدیل آن به دیه که خود حکمی است شرعی، مستلزم دلیل است و چنین دلیلی در دسترس نمی‌باشد. مضافاً، روایات وارده دلالت ندارند بر وجوب دیه به سبب هلاکت مجرم مطلقاً، بلکه دلالت دارند بر وجوب آن به فرض فرار و مباشرت در اتلاف خویش. ضمن اینکه، ترکه بعد از وفات مورث به ورثه تعلق می‌گیرد و با توجه به اصل برائت، آنان مدیون نمی‌باشند، فلذا حقوق اولیای دم از بین می‌رود. (شیخ طوسی، بی تا: ۶۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۱: ۳۳۰؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۱۶: ۴۱۲؛ شهید ثانی، ۱۴۰۱: ۱۰۱-۱۰۲؛ امام خمینی، بی تا: ۵۳۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۰۷: ۲۷۲) متقابلاً، گروه دیگری از فقها با تمسک به عموم ادله‌ی قصاص (۳۳/ اسری) و قاعده‌ی «لَا يَبْطُلُ (حر عاملی، بی تا: ۱۰۴) و مقایسه‌ی قصاص نفس با عضو که در صورت فقدان محل، بدل به دیه می‌شود، به عدم سقوط دیه‌ی نفس اظهار عقیده فرموده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۱۶: ۱۸۵-۱۸۴؛ ابن البراج، ۱۴۰۶: ۴۵۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۸: ۲۹۸؛ یحیی بن سعید حلی، ۱۴۰۹: ۵۷۱؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۴۴۸؛ حسینی شیرازی، ۱۳۷۰، ۷۳۴).

از میان مذاهب اهل سنت، حنفیه عقیده دارند: چنانچه قاتل عمد خودبه‌خود و به أجل الهی بمیرد، قصاص و دیه هر دو ساقط می‌شوند لیکن شافعیه و مالکیه معتقدند: در صورت فوت

محکوم علیه، قصاص به دیه تبدیل می شود و بر ترکه‌ی او تعلق می گیرد و باید از آن محل پرداخت شود (الجزیری، بی تا: ۲۶۶).

قوانین مصوب پس از پیروزی انقلاب در این زمینه با تغییرات اساسی مواجه بوده‌اند. ماده‌ی ۴۵ قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱/۶/۳ مقرر می داشت: «هرگاه کسی که مرتکب قتل عمد شده است بمیرد قصاص و دیه ساقط می شود.» نظر به اینکه قتل عمدی گاه اصالتاً موجب قصاص و گاه موجب دیه است، لذا بر اساس ماده‌ی مذکور در قتل های عمدی اعم از اینکه جنایت ارتكابی بالاصاله موجب قصاص باشد یا دیه، با مرگ جانی، قصاص و دیه ساقط می گردند. برای مثال، اگر پدری فرزند خود را عمداً می کشت، اما پیش از پرداخت دیه‌ی فرزند خویش می مرد، دیه ساقط می شد. لیکن ماده‌ی ۲۵۹ ق.م.ا.مصوب ۱۳۷۰ در راستای حفظ خون مقتول، با تفصیل میان قتل عمد موجب قصاص با قتل عمد موجب دیه، در این مورد مقرر می داشت: «هرگاه کسی که مرتکب قتل موجب قصاص شده است بمیرد، قصاص و دیه ساقط می شود.» به این ترتیب، چنانچه قتل عمدی اصالتاً موجب دیه می بود، مرگ ناگهانی جانی موجب سقوط دیه نمی شد؛ چه آنکه این ماده از «قتل موجب قصاص» سخن می گفت، نه مطلق «قتل عمدی».

اما مطابق ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲، هرچند جنایت عمدی اولاً و بالذات موجب قصاص شناخته شده است، نه قصاص و دیه، مع هذا ماده ۴۳۵ برخلاف قول اکثر فقهای امامیه، با پذیرش اصل عدم طل دم، مرگ طبیعی جانی را موجب سقوط دیه نمی داند، خواه جنایت ارتكابی اصالتاً موجب قصاص باشد یا موجب دیه. ماده یادشده مقرر می دارد: «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ... دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیتالمال پرداخت می شود و در غیر قتل، دیه بر بیتالمال خواهد بود...» این حکم مخالف نصوص روایی و مورد اتفاق و معمول به فقهای امامیه می باشد؛ چه آنکه در اکثر روایات

وارد و قول مشهور فقهای امامیه، از یک سو اخذ دیه به فرار منجر به موت جانی مقید شده، نه صرفاً مرگ ناگهانی یا تعذر از دسترسی به وی و از سوی دیگر، به جای «عاقله» عبارت «الأقرب فالأقرب» ذکر شده است که به نوبه خود اعم از عاقله می باشد؛ زیرا با توجه به ماده ۴۶۸ قانون مذکور، عاقله تنها شامل «بستگان ذکور» می گردد، در حالی که اقارب اعم از ذکور و اناث بوده و شامل کلیه کسانی می شود که از دیه قاتل ارث می برند (قاضی ابن البراج، همان: ۴۵۷؛ یحیی بن سعید حلّی، همان: ۵۷۱). بالأخص، روایات مزبور فاقد حکم قصاص در صورت بازگشت جانی می باشند. علی ایحال با توجه به ماده مرقوم، در صورت موت خودبه خودی جانی، حق قصاص اعم از نفس یا عضو از بین رفته و دیه جایگزین آن می گردد؛ اعم از اینکه جنایت ارتکابی اصالتاً موجب قصاص باشد یا دیه؛ و همچون سایر دیون، بر اموال وی تعلق می گیرد فلذا مطابق قاعده باید قبل از تقسیم ترکه پرداخت شود. از آنجا که دیه بدل از قصاص، دیه قتل عمدی است از این رو باید با توجه به بند الف ماده ۴۸۸ ق.م.ا. ۱۳۹۲ حداکثر ظرف یک سال از تاریخ وقوع جنایت پرداخت شود و اگر جانی اموالی نداشته باشد یا اموال او برای پرداخت دیه کفایت نکند از عاقله و در صورت نبود عاقله یا عدم تمکن مالی آنان، بر عهدهی بیت المال قرار می گیرد. لازم به ذکر است اخذ دیه از اموال جانی، عاقله یا بیت المال در طول هم قرار دارند در نتیجه مادام که اموال مرتکب به تنهایی تکاپوی دیه مجنی علیه را بنماید، نوبت به عاقله نمی رسد. کما اینکه اگر مرتکب دارای عاقله باشد و آنان در دسترس بوده و از تمکن مالی لازم برای پرداخت تمام یا بخشی از دیه برخوردار باشند، نوبت به بیت المال نمی رسد؛ بنابراین صرفاً آن بخش از دیه که توسط ورثه ی جانی و عاقله ی وی پرداخت نشده از سوی بیت المال پرداخت می گردد.

همان گونه که ملاحظه می شود مقنن در ماده ی مورد بحث، حکم موت جانی و فرار وی را اعم از اینکه رأساً فرار کرده یا اقارب و بستگانش موجب فرار وی شده باشند در یک ردیف قرار داده است، در حالی که از دیدگاه نصوص روایی این دو موضوع نیز ماهیتاً با یکدیگر متفاوت بوده و از ویژگی های مختلفی برخوردار می باشند؛ زیرا در موت طبیعی، جانی هیچ گونه تقصیری در

اتلاف حقّ غیر مرتکب نمی‌شود درحالی‌که در فرض فرار یا فراری دادن، جانی با اقدام خود عملاً موضوع حقّ غیر را اتلاف نموده و استیفای حقّ قصاص را برای صاحبان آن متعذّر می‌سازد. از این رو نصوص روایی، اغلب ضمان دیه را به فرار منجر به موت جانی مشروط و مقید نموده‌اند. همچنین مقنن با تفکیک میان قتل و غیر قتل، در جنایات مادون نفس پرداخت دیه را مطلقاً بر عهده‌ی بیت‌المال قرار داده است؛ اعم از اینکه جانی (متوفی) خود متمکن و یا دارای عاقله بوده یا نبوده باشد و این حکم در تعارض آشکار با حکم مادّین ۳۳۳ و ۳۳۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و قول فقهای امامیه قرار دارد؛ زیرا اکثر فقها معتقدند: حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال در صورت فرار قاتل یا مرگ یا تعذر دسترسی به وی «مخصوص قتل است و شامل جراحات نمی‌شود و باید صبر کنند تا جراح شناسایی و خود از عهده‌ی برآید...» (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۳: ۵۹۲) بدیهی است آنچه فوقاً بیان کردیم شامل مواردی چون قتل فرزند توسط پدر که قتل عمدی بالاصاله موجب دیه است و نیز مواردی که قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه است نیز نمی‌شود؛ زیرا در این قبیل موارد، دیه همچون قصاص، مجازات اصلی است و به نحو اجباری به اموال جانی تعلق می‌گیرد و حیات یا ممت او بعد از جنایت، تأثیری در اخذ دیه از ترکه وی، توسط اولیای دم ندارد.

۴-۱-۱-۲. خودکشی جانی

همان‌طور که بیان شد مطابق ماده‌ی ۴۳۵ ق.م.ا. ۱۳۹۲ در صورت مرگ ناگهانی جانی، قصاص اجباراً به دیه تبدیل می‌شود و از اموال او و در صورت عدم تمکن مالی از عاقله او و در صورت نبود عاقله و یا عدم دسترسی و یا عدم تمکن مالی آنان، از بیت‌المال پرداخت می‌گردد. حال ممکن است جانی از طریق خودکشی محلّ و موضوع حقّ قصاص نفس یا عضو غیر را اتلاف کند. در این صورت این پرسش مطرح می‌گردد که آیا با خودکشی قاتلِ عمد نیز، قصاص خودبه‌خود تبدیل به دیه می‌شود یا دیه ساقط می‌گردد؛ بالأخص که خودکشی اهلاک نفس است و مردن اهلاک نفس؛ به‌علاوه در صورت تبدیل قصاص به دیه، دیه از اموال جانی پرداخت می‌شود یا از

محل بیت‌المال؟ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ در این مورد ساکت است. مع‌هذا با توجه به مباشرت جانی در از بین رفتن حق غیر و با توجه به ابتناء ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ بر جلوگیری از اتلاف خون مسلمان، هرگاه جانی خودکشی کند، به طریق اولی حق قصاص به دیه تبدیل و باید طبق ترتیبات فوق پرداخت شود؛ زیرا وقتی در مرگ ناگهانی، قصاص به دیه مبدل شده و بر اموال جانی تعلق می‌گیرد در اتلاف عمدی محل قصاص، این حق به طریق اولی به دیه مبدل می‌گردد. ضمن اینکه اطلاق عنوان مرگ در ماده ۴۳۵، خودکشی را نیز شامل می‌شود.

فقه‌های معاصر از جمله آیات عظام ناصر مکارم شیرازی، محمدتقی بهجت، صافی گلپایگانی، عبدالکریم موسوی تبریزی و حسین نوری همدانی در پاسخ به پرسش مطروحه فرموده‌اند: قصاص تبدیل به دیه می‌شود و باید از اموال او پرداخت گردد. (گنجینه آراء فقهی، سؤال ۳۷۹) مع‌هذا برخی از فقها عقیده دارند: «در فرض مذکور که قتل عمد بوده و قاتل خودکشی کرده است، موضوع قصاص منتفی شده و دلیلی هم بر ثبوت دیه نداریم. لذا ولی مقتول حق مطالبه دیه ندارد. بلی اگر ولی دم پس از وقوع قتل با قاتل به گرفتن دیه صلح و مصالحه کرده و بعد از آن قاتل خودکشی کرده است در این صورت حق مطالبه دیه را دارد.» (فاضل لنکرانی، همان: ۵۷۰-۵۶۹) به نظر می‌رسد دیدگاه اخیر با ابتناء بر این رویکرد اتخاذ شده که جنایت عمدی اصالتاً موجب قصاص است، نه قصاص و دیه، بالتبع با از بین رفتن محل قصاص حقی باقی نمی‌ماند که اولیای دم بتوانند آن را مطالبه نمایند.

۴-۱-۱-۳. فرار جانی

هرگاه کسی که مرتکب جنایت عمدی موجب قصاص اعم از نفس یا عضو شده است برای در امان ماندن از قصاص خواه قبل از تعقیب کیفری یا پس از آن و خواه پیش از محکومیت به قصاص یا پس از آن متواری شود و پیش از دستگیری بمیرد، حکم همان است که در مورد مرگ طبیعی بیان کردیم؛ زیرا قاتل با اقدام خود موجب از بین رفتن متعلق حق غیر شده و استیفای قصاص را ممتنع ساخته است. در این مورد اکثر فقهای معظم شیعه با استناد به دو روایت از امامین باقر و

صادق علیهما السلام معتقدند: در اینجا قصاص به دیه تبدیل و به اموال محکوم علیه تعلق می‌گیرد و چون نباید خون مسلمان هدر رود لذا چنانچه جانی مالی نداشته باشد از اموال نزدیک‌ترین خویشان او به نحو الاقرب فالاقرب پرداخت می‌شود (نجفی، ۱۳۷۴: ۳۳۰-۳۲۹؛ خوئی، بی‌تا: ۳۲۹؛ شهید ثانی، همان: ۱۰۱-۱۰۰).

مطابق ماده‌ی ۴۳۵ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ در صورت فرار جانی و عدم تسلیم خود و در نتیجه مرگ یا یأس از دسترسی، مجازات قصاص اجباراً به دیه تبدیل و به درخواست صاحب حق قصاص از اموال جانی پرداخت می‌شود و اگر جانی تمکن مالی نداشته باشد، از عاقله او و در صورت فقدان عاقله یا عدم دسترسی یا عدم تمکن مالی آنان، الباقی از بیتالمال دریافت می‌گردد. در پایان این بحث، تأکید بر دو نکته ضروری است. نخست، هر چند ماده فوق‌الذکر هم زمان، دو موضوع «مرگ» و «فرار» را مطمح نظر قرار داده و علی‌رغم تفاوت آشکار میان این دو، آنها را مشمول حکم واحد و مشابه قرار داده است لکن بدیهی است قسمت دوم ماده، صرفاً اختصاص به فرار جانی دارد؛ زیرا امکان دسترسی به جانی متوفی موضوعاً منتفی و امری محال می‌باشد. ثانیاً، قوانین سابق در این مورد که آیا چنانچه پس از پرداخت دیه، جانی مراجعت نماید حق قصاص ولی‌دم یا مجنی‌علیه محفوظ است یا پرونده متشکله اعتبار امر مختومه می‌یابد، ساکت بود لیکن اینک مطابق ذیل ماده فوق‌الذکر: «... چنانچه پس از اخذ دیه، دسترسی به مرتکب [فراری] جنایت اعم از قتل و غیر قتل ممکن شود در صورتی که اخذ دیه به جهت گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی‌دم یا مجنی‌علیه محفوظ است، لکن باید قبل از قصاص، دیه گرفته شده را برگرداند.» با توجه به مراتب فوق در فرض فرار جانی، علی‌رغم دریافت دیه، پرونده اعتبار امر مختومه نمی‌یابد و چنانچه فراری به هر علت برگردد یا برگردانده شود و تحت ید صاحب حق قرار گیرد، حق قصاص ولی‌دم یا مجنی‌علیه محفوظ بوده و او در صورت تمایل می‌تواند پس از استرداد دیه مأخوذه، مرتکب را قصاص کند؛ مگر اینکه اخذ دیه به جهت گذشت از قصاص باشد که در این صورت حق قصاص ساقط شده و ولی‌دم یا مجنی

علیه نمی‌تواند متعرض جسم و جان او شود، و آلا مرتکب جنایتی شده است که خود موجب قصاص است.

هرگاه در جنایت عمدی، به علت فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، دیه از اموال مرتکب پرداخت می‌شود؛ زیرا اگرچه دیه از صبغه مجازاتی برخوردار است لیکن به مثابه دین است که بر اموال جانی تعلق می‌گیرد، لذا باید از محل ترکه پرداخت شود. مطابق نظریه اداره حقوقی قوه قضاییه: «در صورتی که محکوم علیه ضمن شکایت کیفری محکوم به پرداخت دیه گردد و پس از انقضای مهلت مقرر در قانون، پرداخت دیه حال شود در این حین محکوم علیه فوت نماید و محکوم له دیه را مطالبه نماید، دیه از ماترک متوفی پرداخت می‌شود و نیاز به تقدیم دادخواست نیست و اجرای احکام مطابق ماده ۳۱ قانون اجرای احکام (مدنی) باید نسبت به وصول آن اقدام نماید و در صورت استنکاف وراثت از پرداخت آن و قبول ترکه توسط ورثه می‌توان از اموال آنان دیه را وصول کرد.» (نظریه مشورتی شماره ۷/۱۸۱۸ - ۱۳۸۵/۳/۲۰) همچنین مطابق یکی دیگر از نظریه‌های اداره یادشده: «در صورتی که محکوم به پرداخت دیه فوت نماید، دیه از اموال او استیفا می‌شود و ورثه به نسبت سهم الارث مکلف به پرداخت آن می‌باشند؛ مگر آنکه متوفی فاقد ماترک بوده باشد و به هر حال بیش از آنچه دریافت کرده‌اند نباید پردازند.» (نظریه مشورتی شماره ۷/۸۱۴ - ۱۳۸۷/۲/۱۷) این نظریه قابل تأمل به نظر می‌رسد؛ زیرا از یک سو، بدهی متوفی و از آن جمله دیه‌ی مجنی علیه که اینک بر ترکه تعلق گرفته باید قبل از تقسیم ترکه پرداخت شود لذا ارتباطی به نسبت سهم الارث ندارد. از سوی دیگر چون پرداخت بدهی‌های میت، بر تقسیم ترکه مقدم است لذا در صورت عدم تکافوء اساساً چیزی به آنان پرداخت نمی‌شود تا گفته شود: «ورثه بیش از آنچه دریافت کرده‌اند نباید پردازند.» کما اینکه اداره‌ی یادشده در نظریه‌ی دیگری اعلام داشته است: «اگر متوفی ماترکی نداشته باشد به صراحت ماده ۲۴۲ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹/۴/۲ و اصلاحات بعدی آن ورثه او مسئول پرداخت دیون او (که دیه هم از آن جمله است) نخواهند بود و مکلف نیستند که از مال خودشان دیه را پردازند. در صورتی که متوفی دارای

ترکه باشد باید آنچه را در حکم قطعی دادگاه ذکر شده است از ماترک او پرداخت نمایند. اگر در حکم دادگاه یکی از اعیان دیات ذکر شده باشد همان عین باید پرداخت شود و اگر وجه نقد ذکر شده باشد همان مبلغ که در حکم آمده است باید پرداخت گردد و در مواردی که عین دیه تبدیل به قیمت می شود قیمت سوبیه یوم الاداء باید پرداخت شود.» (نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۷۵ - ۱۳۸۶/۳/۸) همچنین «در صورت فوت رانندگان هر دو وسیله نقلیه وراثت راننده بی تقصیر می تواند به استناد رأی وحدت رویه ی ۵۶۳ - ۱۳۷۰/۳/۲۸ علیه وراثت راننده مقصر طرح دعوی نموده و دیه مورث خود را مورد مطالبه قرار دهند.» بدیهی است «مسئولیت وراثت راننده مقصر در صورتی مستقر است که راننده مقصر، مالی از خود به جا گذاشته باشد و ورثه ترکه را پذیرفته باشند و در صورت عدم پذیرش ترکه، مسئولیت آنان در حد ماترک است، چنانچه وسیله متعلق به راننده مقصر، دارای قرارداد بیمه شخص ثالث باشد وراثت راننده دیگر پس از صدور حکم قطعی می تواند در حدود قرارداد بیمه، دیه مورث خود را از شرکت مذکور مطالبه کنند و در صورت تحاشی آن شرکت از انجام تعهدات قراردادی خود علیه وی طرح دعوی نمایند.» (نظریه مشورتی شماره ۷/۴۱۹۳ - ۱۳۸۶/۶/۲۶) و نیز «با توجه به قطعیت رأی صادره دایر بر پرداخت دیه مقتول به اولیای دم و معرفی وثیقه ملکی از ناحیه محکوم علیه قبل از فوت، با فوت محکوم علیه، نیاز به تقدیم دادخواست از ناحیه اولیای دم مقتول برای مطالبه وجه دیه به طرفیت وراثت محکوم علیه نخواهد بود و رأی صادره قبلی برای استیفای دیه از محل وثیقه کافی است.» (نظریه مشورتی شماره ۷/۲۵۳۹ - ۱۳۸۷/۴/۳۱) «با عنایت به مواد ۷۱۴ و ۷۱۷ ق.م.ا.ت مصوب ۱۳۷۵ تخلفات رانندگی منتهی به قتل غیر عمدی و یا صدمه بدنی غیر عمدی در فرض استعلام واجد حیثیت عمومی است و نیازی به اعلام شکایت از طرف اولیاء دم و یا ورثه و مصدوم نیست و مرجع قضایی باید به رسیدگی ادامه دهد. اعلام شکایت اولیاء دم (ورثه) یا مصدوم صرفاً از جهت مطالبه دیه مؤثر است و عدم حضور شاکی معجز موقوف کردن تعقیب متهم و قرینه گذشت نمی باشد.» (نظریه ی مشورتی شماره ۷/۴۶۹۲ - ۱۳۸۸/۸/۳).

۴-۱-۱-۴. فراری دادن جانی

هرگاه شخص یا اشخاصی قاتل عمد را فراری دهند مکلف به استرداد وی می‌باشند؛ چنانچه قاتل قبل از تحویل بمیرد یا به نحو دیگری تحویل وی متعذر گردد، دیه بدلی اجباری جایگزین قصاص شده و فراری‌دهنده یا فراری‌دهندگان، از باب اقوی بودن سبب از مباشر، بر طبق ماده ۴۳۴ ق.م.ا. ۱۳۹۲ و نیز بند (ب) ماده ۵۴۹ و ۵۵۱ به پرداخت دیه به اولیای دم مقتول محکوم می‌شوند. مطابق ماده ۴۳۴ «هرگاه کسی فردی را که مرتکب جنایت عمدی شده است فراری دهد به تحویل وی الزام می‌شود... اگر مرتکب پیش از دستگیری بمیرد یا دستگیری وی متعذر شود یا صاحب حق قصاص رضایت دهد، فراری‌دهنده آزاد می‌شود و صاحب حق قصاص در همه موارد قصاص نفس و عضو، می‌تواند در صورت فوت مرتکب یا تعذر دستگیری او، دیه را از اموال وی یا فراری‌دهنده بگیرد. فراری‌دهنده می‌تواند پس از پرداخت دیه برای دریافت آن به مرتکب رجوع کند؛ بنابراین از مصادیق تبدیل اجباری قصاص اعم از نفس یا عضو به دیه مقرر قانونی، فراری دادن محکوم به قصاص نفس یا عضو می‌باشد خواه فراری‌دهنده از بستگان مرتکب باشد و خواه بیگانه. علی‌هذا چنانچه فراری‌دهنده قادر به استرداد مرتکب نباشد، قصاص به دیه تبدیل و صاحب حق قصاص می‌تواند آن را از اموال فراری‌دهنده یا مرتکب دریافت نماید.

۴-۱-۱-۵. قتل جانی توسط اجنبی

ممکن است کسی که مرتکب قتل عمد موجب قصاص شده است، توسط غیر ولی دم یا به تعبیر دیگر یک یا چند نفر اجنبی کشته شود. بدیهی است در این صورت فعل مرتکب عدوانی و به‌ناحق می‌باشد؛ زیرا مرتکب با فعل خود عملاً موجب از بین رفتن متعلق حق غیر می‌شود. در این قبیل موارد با توجه به قول مشهور فقهای امامیه و با توجه به ماده ۴۲۱ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ قاتل (دوم) نسبت به اولیای دم قاتل اول مهدورالدم بوده و آنان می‌توانند مطابق مقررات وی را قصاص نمایند. (شهید ثانی، همان: ۶۷؛ امام خمینی، همان: ۵۲۱) لیکن پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که حق قصاص اولیای دم مقتول اول چه می‌شود؛ آیا حق قصاص آنان از بین

می‌رود یا به دیه مبدل می‌شود و در صورت تبدیل به دیه آیا آنان باید به استناد ماده ۴۳۲ قانون مذکور به اموال قاتل اول (مقتول دوم) مراجعه کنند؛ زیرا وی مورث آنان را عمداً و عدواناً به قتل رسانده و اینک با کشته شدنش، قصاص اجباراً به دیه مبدل شده است؛ چه آنکه خون مسلمان نباید هدر برود یا باید برای وصول حق خویش، به قاتل دوم مراجعه نمایند؛ زیرا او با کشتن قاتل اول عملاً محلّ و موضوع حق قصاص آنان را تضييع نموده و فرصت استیفای حق قصاص را از آنان سلب کرده است؟ به بیان دیگر، آیا این مورد شبیه مرگ طبیعی یا فرار یا خودکشی جانی موضوع ماده ۴۳۲ قانون مذکور است (که در این موارد دیه مقتول به اموال قاتل، سپس عاقله و النهایه بیت‌المال منتقل می‌شود) یا شبیه فراری دادن قاتل موضوع ماده ۴۳۴ قانون یادشده است (که بر اساس آن فراری‌دهنده ضامن دیه جانی می‌باشد؟) در اینجا ممکن است پرسش دیگری مطرح شود و آن اینکه اگر قاتل اول نسبت به قاتل دوم به جهت زنا یا لواط و امثال این‌ها شرعاً مهدورالدم بوده باشد در این صورت حکم موضوع چه خواهد بود؟ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ همچون قوانین گذشته در این مورد ساکت است و به جز سه فرض مرگ، فرار و فراری دادن جانی، فرض دیگر و از آن جمله فرض حاضر را پیش‌بینی نکرده است. فقهای امامیه نیز متعرض آن نشده و بالتبع این موضوع از سابقه‌ی فقهی برخوردار نمی‌باشد. مع‌هذا سه رویکرد را می‌توان در این زمینه مطرح نمود:

۱- از آنجا که جنایت عمدی اصالتاً موجب قصاص است و در اینجا محل و موضوع آن از بین رفته است و شارع به جز بذل جان، برای قاتل مسؤولیت دیگری مقرر نفرموده و به‌علاوه «الْجَانِيُّ لَأُجِنِّي عَلَى أَكْثَرِ مِنْ نَفْسِهِ» و اینکه دیه جز به تراضی حاصل نمی‌شود و چنین توافقی نیز در اینجا وجود ندارد و به‌علاوه ثبوت دیه در فرض فرار و فراری دادن قاتل، به اعتبار ادله موجود است و با موضوع مورد بحث، قابل قیاس نمی‌باشد؛ ضمن اینکه با کشته شدن جانی اموال وی به ورثه‌اش تعلق می‌گیرد و آنان مسؤولیتی در قبال دیه ندارند فلذا خون مقتول هدر است.

برخی از فقهای معاصر با این رویکرد موافق اند. برای مثال حضرت آیه ... لطف ا... صافی در پاسخ به استفتائی که در این زمینه از ایشان به عمل آمد اعلام فرمودند: «در فرض سؤال که مثلاً زید قاتل عمرو بوده و فرزند عمرو (ولی دم) حق قصاص داشته و بکر که اجنبی بوده زید قاتل را کشته است چون قتل زید از جهت اینکه بدون اذن ولی دم (فرزند عمرو) واقع شده ظماً بوده قصاص برای فرزند زید ثابت است که ولی دم زید است و ربطی به ولی دم عمرو مقتول (پسر عمرو) ندارد و ولی دم عمرو حق دیه هم ندارد؛ چون بعد از کشته شدن زید قاتل عمرو، محل قصاص باقی نیست تا زمینه برای تبدل به دیه فراهم باشد.»

۲- هر چند مجازات قتل عمدی اولاً و بالذات قصاص است، اما چون محل و موضوع آن از بین رفته است لذا اجباراً به دیه تبدیل و به اموال جانی تعلق می گیرد و باید از محل ترکه پرداخت شود؛ زیرا با توجه به «قاعده لایبطل» خون مسلمان نباید هدر برود. ضمن اینکه واژه «بمیرد» اطلاق داشته و شامل قتل جانی نیز می گردد. کما اینکه برخی فرموده اند: «وراث جانی اول حق قصاص از جانی دوم در مقابل جنایت خودش دارد و حق القصاص نسبت به جنایت اول تبدیل به دیه می شود؛ لئلا یبطل دم امری مسلم» (میرزا جواد تبریزی - شماره ی استفتاء ۴۳۸۴ مورخ ۹/۱۵/۱۳۷۶) مطابق این فتوی «حق قصاص نسبت به جنایت اول تبدیل به دیه می شود؛ زیرا خون مسلمان نباید از بین برود»، اما در اینکه این دیه به اموال چه کسی تعلق می گیرد، قاتل اول یا دوم روشن نبوده و در هاله ای از ابهام قرار دارد. به ظاهر دیه بدل از قصاص به اموال جانی اول تعلق می گیرد و وراث مقتول اول می توانند برای دریافت آن به ورثه ی قاتل (اول) مراجعه نمایند.

۳- چون مرتکب (قاتل دوم) با کشتن قاتل (اول) باعث از بین رفتن متعلق حق ولی دم (اول) شده، لذا همچون فراری دادن قاتل، ضامن خون مقتول اول می باشد. به بیان دیگر، رقبه قاتل دوم در قبال (خون) قاتل اول مشغول بود و از سوی دیگر اموال او نیز در ازای (خون) مقتول اول پرداخت می شود. کما اینکه مطابق فتوای برخی دیگر «شخص قاتل عمد مهدورالدم نیست که هر کس بتواند او را به قتل برساند بلکه باید در اختیار اولیای مقتول قرار گیرد و با توجه به اینکه قاتل دوم

موضوع حق ارباب دم مقتول اول را از بین برده احتیاط واجب آن است که به آن‌ها دیه پردازد شبیه مواردی که در صحیحۀ حریز وارد شده که اگر شخصی قاتل عمد را فرار دهد باید دیه او را پردازد و قاتل دوم در اختیار اولیاء دم مقتول دوم قرار می‌گیرد که اگر بخواهند قصاص کنند یا بر دیه توافق کنند.» (ناصرمکارم شیرازی - ۱۳۷۶/۹/۲۲) این فتوی اطلاق داشته و اعم از این است که قاتل دوم از قاتل بودن مجنی علیه (دوم) آگاه یا نسبت به آن جاهل بوده باشد. در پایان ذکر این نکته ضروری است که از دیدگاه فقها مهدورالدم بودن قاتل اول نسبت به قاتل دوم تأثیری در این موضوع ندارد (فاضل لنکرانی، همان: ۱۱۹-۱۱۸).

با توجه به مراتب فوق و با توجه به تغییرات حاصله در سیاست جنایی تقنینی و اینکه قانون‌گذار اخیر، برخلاف قانون‌گذاران سابق، با پذیرش قاعده لایبطل حتی موت طبیعی جانی را نیز از موجبات سقوط دیه نمی‌داند، لذا دیدگاه نخست، دائر بر هدر رفتن خون مجنی علیه صحیح نبوده و با سیاست کنونی قانون‌گذار ناهماهنگ به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، در صورت جهل مرتکب به قاتل بودن مقتول دوم (قاتل اول)، چگونه می‌توان وی را از بابت هر دو جنایت مسئول دانست و هم‌زمان وی را به قصاص و دیه محکوم نمود؛ زیرا مرتکب فارغ از مسؤولیت کیفری مقتول دوم (قاتل اولی) مرتکب جنایتی شده که با تحمل قصاص، مسؤولیت کیفری ناشی از آن را پرداخت می‌کند. لذا تنها در صورتی که بر قاتل بودن مجنی علیه (دوم) عالم و آگاه بوده باشد علاوه بر داشتن مسؤولیت کیفری در قبال مقتول دوم (قاتل اول) ضامن خون مقتول اول نیز می‌باشد و اولیای دم مقتول اول می‌توانند از بابت دیه مورث خود به وی مراجعه کنند؛ زیرا وی با اقدام خود عمداً و عدواناً متعلق حق آنان را از بین برده است؛ والا صرفاً از بابت قاتل اول ضامن بوده و خون مقتول اول باید از اموال قاتل اول اخذ گردد.

۴-۱-۱-۶. مردّد بودن اولیای دم

ممکن است کسی که مرتکب قتل عمد موجب قصاص شده است، توسط غیر ولی دم یا به تعبیر دیگر یک یا چند نفر اجنبی کشته شود. بدیهی است در این صورت فعل مرتکب عدوانی و

به ناحق می‌باشد؛ زیرا مرتکب با فعل خود عملاً موجب از بین رفتن متعلق حق غیر می‌شود. در این قبیل موارد با توجه به قول مشهور فقهای امامیه و با توجه به ماده ۴۲۱ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ قاتل (دوم) نسبت به اولیای دم قاتل اول مهدورالدم بوده و آنان می‌توانند مطابق مقررات وی را قصاص نمایند. (شهید ثانی، همان: ۶۷؛ امام خمینی، همان: ۵۲۱) لیکن پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که حق قصاص اولیای دم مقتول اول چه می‌شود؛ آیا حق قصاص آنان از بین می‌رود یا به دیه مبدل می‌شود؛ و در صورت تبدیل به دیه آیا آنان باید به استناد ماده ۴۳۲ قانون مذکور به اموال قاتل اول (مقتول دوم) مراجعه کنند؛ زیرا وی مورث آنان را عمداً و عدواناً به قتل رسانده و اینک با کشته شدنش، قصاص اجباراً به دیه مبدل شده است؛ چه آنکه خون مسلمان نباید هدر برود یا باید برای وصول حق خویش، به قاتل دوم مراجعه نمایند؛ زیرا او با کشتن قاتل اول عملاً محل و موضوع حق قصاص آنان را تضييع نموده و فرصت استیفای حق قصاص را از آنان سلب کرده است؟ به بیان دیگر، آیا این مورد شبیه مرگ طبیعی یا فرار یا خودکشی جانی موضوع ماده ۴۳۲ قانون مذکور است (که در این موارد دیه مقتول به اموال قاتل، سپس عاقله و النهایه بیت‌المال منتقل می‌شود) یا شبیه فراری دادن قاتل موضوع ماده ۴۳۴ قانون یادشده است (که بر اساس آن فراری‌دهنده ضامن دیه جانی می‌باشد؟) در اینجا ممکن است پرسش دیگری مطرح شود و آن اینکه اگر قاتل اول نسبت به قاتل دوم به جهت زنا یا لواط و امثال این‌ها شرعاً مهدورالدم بوده باشد در این صورت حکم موضوع چه خواهد بود؟ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲ همچون قوانین گذشته در این مورد ساکت است و به جز سه فرض مرگ، فرار و فراری دادن جانی، فرض دیگر و از آن جمله فرض حاضر را پیش‌بینی نکرده است. فقهای امامیه نیز متعرض آن نشده و بالتبع این موضوع از سابقه‌ی فقهی برخوردار نمی‌باشد. مع‌هذا سه رویکرد را می‌توان در این زمینه مطرح نمود:

۱- از آنجا که جنایت عمدی اصالتاً موجب قصاص است و در اینجا محل و موضوع آن از بین رفته است و شارع به جز بذل جان، برای قاتل مسؤولیت دیگری مقرر نفرموده و به‌علاوه «الْجَانِيُّ»

لَا يُجَنَى عَلَى أَكْثَرِ مَنْ نَفْسِهِ» و اینکه دیه جز به تراضی حاصل نمی‌شود و چنین توافقی نیز در اینجا وجود ندارد و به علاوه ثبوت دیه در فرض فرار و فراری دادن قاتل، به اعتبار ادله موجود است و با موضوع مورد بحث، قابل قیاس نمی‌باشد؛ ضمن اینکه با کشته شدن جانی اموال وی به ورثه‌اش تعلق می‌گیرد و آنان مسؤولیتی در قبال دیه ندارند فلذا خون مقتول هدر است.

برخی از فقهای معاصر با این رویکرد موافق‌اند. برای مثال حضرت آیه... لطف... صافی در پاسخ به استفتائی که در این زمینه از ایشان به عمل آمد اعلام فرمودند: «در فرض سؤال که مثلاً زید قاتل عمرو بوده و فرزند عمرو (ولی دم) حق قصاص داشته و بکر که اجنبی بوده زید قاتل را کشته است چون قتل زید از جهت اینکه بدون اذن ولی دم (فرزند عمرو) واقع شده ظلماً بوده قصاص برای فرزند زید ثابت است که ولی دم زید است و ربطی به ولی دم عمرو مقتول (پسر عمرو) ندارد و ولی دم عمرو حق دیه هم ندارد؛ چون بعد از کشته شدن زید قاتل عمرو، محل قصاص باقی نیست تا زمینه برای تبدل به دیه فراهم باشد.»

۲- هر چند مجازات قتل عمدی اولاً و بالذات قصاص است، اما چون محل و موضوع آن از بین رفته است لذا اجباراً به دیه تبدیل و به اموال جانی تعلق می‌گیرد و باید از محل ترکه پرداخت شود؛ زیرا با توجه به «قاعده لایبطل» خون مسلمان نباید هدر برود. ضمن اینکه واژه «بمیرد» اطلاق داشته و شامل قتل جانی نیز می‌گردد. کما اینکه برخی فرموده‌اند: «وراث جانی اول حق قصاص از جانی دوم در مقابل جنایت خودش دارد و حق القصاص نسبت به جنایت اول تبدیل به دیه می‌شود؛ لثلاً یبطل دم امری مسلم» (میرزا جواد تبریزی - شماره استفتاء ۴۳۸۴ مورخ ۱۳۷۶/۹/۱۵) مطابق این فتوی «حق قصاص نسبت به جنایت اول تبدیل به دیه می‌شود؛ زیرا خون مسلمان نباید از بین برود.» اما در اینکه این دیه به اموال چه کسی تعلق می‌گیرد، قاتل اول یا دوم روشن نبوده و در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. به ظاهر دیه بدل از قصاص به اموال جانی اول تعلق می‌گیرد و وراث مقتول اول می‌توانند برای دریافت آن به ورثه قاتل (اول) مراجعه نمایند.

۳- چون مرتکب (قاتل دوم) با کشتن قاتل (اول) باعث از بین رفتن متعلق حق ولی دم (اول) شده، لذا همچون فراری دادن قاتل، ضامن خون مقتول اول می‌باشد. به بیان دیگر، رقبه قاتل دوم در قبال (خون) قاتل اول مشغول بود و از سوی دیگر اموال او نیز در ازای (خون) مقتول اول پرداخت می‌شود. کما اینکه مطابق فتوای برخی دیگر «شخص قاتل عمد مهدورالدم نیست که هر کس بتواند او را به قتل برساند بلکه باید در اختیار اولیای مقتول قرار گیرد و با توجه به اینکه قاتل دوم موضوع حق ارباب دم مقتول اول را از بین برده احتیاط واجب آن است که به آن‌ها دیه پردازد شبیه مواردی که در صحیح حریز وارد شده که اگر شخصی قاتل عمد را فرار دهد باید دیه او را پردازد و قاتل دوم در اختیار اولیای دم مقتول دوم قرار می‌گیرد که اگر بخواهند قصاص کنند یا بر دیه توافق کنند.» (ناصر مکارم شیرازی - ۱۳۷۶/۹/۲۲) این فتوی اطلاق داشته و اعم از این است که قاتل دوم از قاتل بودن مجنی علیه (دوم) آگاه یا نسبت به آن جاهل بوده باشد. در پایان ذکر این نکته ضروری است که از دیدگاه فقها مهدورالدم بودن قاتل اول نسبت به قاتل دوم تأثیری در این موضوع ندارد (فاضل لنکرانی، همان: ۱۱۹-۱۱۸).

با توجه به مراتب فوق و با توجه به تغییرات حاصله در سیاست جنایی تقنینی و اینکه قانون‌گذار اخیر، برخلاف قانون‌گذاران سابق، با پذیرش قاعده لایبطل حتی موت طبیعی جانی را نیز از موجبات سقوط دیه نمی‌داند، لذا دیدگاه نخست، دائر بر هدر رفتن خون مجنی علیه صحیح نبوده و با سیاست کنونی قانون‌گذار ناهماهنگ به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، در صورت جهل مرتکب به قاتل بودن مقتول دوم (قاتل اول)، چگونه می‌توان وی را از بابت هر دو جنایت مسئول دانست و هم‌زمان وی را به قصاص و دیه محکوم نمود؛ زیرا مرتکب فارغ از مسؤولیت کیفری مقتول دوم (قاتل اولی) مرتکب جنایتی شده که با تحمل قصاص، مسؤولیت کیفری ناشی از آن را پرداخت می‌کند. لذا تنها در صورتی که بر قاتل بودن مجنی علیه (دوم) عالم و آگاه بوده باشد علاوه بر داشتن مسؤولیت کیفری در قبال مقتول دوم (قاتل اول) ضامن خون مقتول اول نیز می‌باشد و اولیای دم مقتول اول می‌توانند از بابت دیه مورث خود به وی مراجعه کنند؛ زیرا وی

با اقدام خود عمداً و عدواناً متعلق حق آنان را از بین برده است؛ والا صرفاً از بابت قاتل اول ضامن بوده و خون مقتول اول باید از اموال قاتل اول اخذ گردد.

۴-۱-۱-۷. رجوع از اقرار توسط مقرر اول

از دیگر مصادیق تبدیل اجباری قصاص نفس به دیه، موردی است که: «کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید در صورتی که اولی از اقرارش برگردد قصاص یا دیه از هر دو ساقط است و دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. این در حالی است که قاضی احتمال عقلانی ندهد که قضیه توطئه آمیز است.» همان‌طور که ملاحظه می‌شود هرگاه در جنایت واحد که احتمال شرکت در قتل نیز منتفی است، فردی به ارتکاب جنایت اقرار کند، سپس شخص دیگری به قتل همان مقتول و در خصوص همان جنایت اقرار نماید؛ مجرای ماده ۲۳۶ ق.م.ا.مصوب ۱۳۷۰ فراهم گشته قصاص از هر دو ساقط و اجباراً مبدل به دیه می‌گردد؛ لیکن دیه بر بیت‌المال تعلق می‌گیرد و باید از خزانه دولت پرداخت شود.

۴-۱-۲. تبدیل اختیاری قصاص نفس

تبدیل اختیاری قصاص نفس هنگامی مصداق می‌یابد که علی‌رغم عمدی بودن جنایت و در دسترس بودن جانی و اجتماع کلیه شرایط عمومی و اختصاصی قصاص، حسب مورد مجنی علیه یا وراث وی از قصاص نفس جانی صرف‌نظر نموده و به شرح ذیل با وی به دیه کامله یا کمتر و بیشتر از آن و یا در برابر حق یا مال مصالحه نمایند.

۴-۱-۲-۱. مصالحه حق قصاص از سوی مقتول (مجنی علیه) با قاتل (جانی)

نخستین مصداق تبدیل اختیاری قصاص نفس، مصالحه حق قصاص از سوی مجنی علیه (مقتول) است. به موجب ماده ۳۶۵ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲: «در قتل و سایر جنایات عمدی، مجنی علیه می‌تواند پس از وقوع جنایت و پیش از فوت، از حق قصاص گذشت کرده یا مصالحه نماید و اولیای دم و وارثان نمی‌توانند پس از فوت او، حسب مورد مطالبه قصاص یا دیه کنند لکن مرتکب به تعزیر

مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود.» با توجه به ماده مرقوم حق قصاص اصالتاً به مجنی علیه تعلق دارد فلذا او می‌تواند جانی را مورد عفو قرار دهد. از دیگر گزینه‌هایی که او می‌تواند قبل از مرگ اختیار نماید، مصالحه حق قصاص (نفس) است. در اینجا متعلق مصالحه، حق قصاص نفس و عوض آن عضوی از اعضای غیر حیاتی جانی یا مال یا حقی از حقوق او می‌باشد. به عبارت دیگر ممکن است مجنی علیه با جانی در قالب مصالحه‌ی قصاص نفس با عضو توافق نماید. برای مثال طرفین بپذیرند که در صورت وفات مجنی علیه به جای کشته شدن جانی، دست یا کلیه او قطع گردد. هر چند در منابع فقهی موضوع تبدیل قصاص نفس به عضو، در قالب مصالحه میان جانی و مجنی علیه به چشم نمی‌خورد، لکن مصالحه ورثه به عنوان یکی دیگر از صاحبان حق قصاص کم‌وبیش مورد اشاره‌ی برخی از فقهای امامیه واقع شده است. برای نمونه طبق نظر علامه حلی «اگر وارث واحد یا متعدد بگوید... نصف ترا یا پای تو را بخشیدم، قصاص مشکل است.» (علامه حلی، همان) دلیل اشکال آن است که «از یک سو اسقاط جزئی از وجود جانی، مستلزم اسقاط جمیع وجود اوست و چنین عفوای همچون عفو از تمام وجود اوست. از سوی دیگر، چنین عفوای صحیح نیست و اصل، بقاء حق قصاص می‌باشد.» (فخرالمحققین، ۱۳۸۹: ۶۵۳) در حالی که عده‌ای دیگر از فقها به صراحت به عدم صحت عفو و اسقاط حق قصاص عقیده داشته و اظهار داشته‌اند «چنانچه وارث واحد یا متعدد بگوید نصف تو را یا پای تو را عفو کردم، هر گاه کنایه از عفو، عفو از نفس باشد صحیح است و قصاص ساقط می‌شود و گرنه در سقوط آن اشکال بلکه منع است و اگر بگوید: جمیع اعضای تو را بخشیدم؛ مگر مثلاً پایت را، قطع پا برای او جایز نمی‌باشد و این اسقاط صحیح نیست.» (امام خمینی، همان: ۵۵۲) یعنی ولی دم نمی‌تواند به جای قصاص نفس، تنها یک پای قاتل را قصاص کند؛ زیرا از یک سو مجنی علیه مالک عضو خود نیست که بتواند نسبت به آن مصالحه کند و از سوی دیگر، جانی مالک نفس خود نبوده و نمی‌تواند در مورد آن مصالحه کرده و نیز در تعیین نوع و میزان مجازات جنایت ارتكابی خود اعمال نظر نماید. کما این که اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۲۲۲۵/۷ - ۱۳۷۲/۶/۲ اعلام

داشته: «تفکیک خواسته قصاص، به قصاص عضو و دیه توأم امکان نیست. تبدیل قصاص منحصرأ به دیه یا انصراف از هر دو ممکن است، نه تبدیل به قطع عضو و مصالحه نسبت به مابقی، رضایت جانی در موارد مذکور مؤثر در مقام نیست.» در نقد دیدگاه مذکور می‌توان گفت نظر به اینکه حفظ جان واجب است و در مقام مقایسه، اشد و اقوای از مصلحت حفظ عضو می‌باشد، از این رو مصالحه امکان‌پذیر به نظر می‌رسد؛ فلذا جانی می‌تواند اجازه قطع عضوی از اعضای غیر حیاتی خود را در ازای حفظ نفس خویش بدهد؛ بالأخص در مواردی که منفعت عقلانی به همراه داشته باشد. ضمن این که امروزه، اهدا و فروش عضو، امری رایج و متداول و به فتوای بسیاری از فقها به امر مشروعی مبدل شده است و افراد می‌توانند حتی برای حفظ جان دیگری (بیماران) عضو غیر اساسی خود را اهداء کرده یا بفروشند. کما اینکه در اکراه به قتل غیر، مکروه حق کشتن ثالث را ندارد و مکلف است برای حفظ حیات خود و درعین حال پرهیز از کشتن دیگری، از عضو خود بگذرد؛ پس چگونه نمی‌تواند برای حفظ جان خود، از عضو خود گذشت نماید.

همان‌گونه که بیان شد ممکن است مجنی‌علیه، حق قصاص (نفس) خود را در ازای دیه کامله یا کمتر و بیشتر از آن مصالحه کند. نیز با توجه به اطلاق ماده مورد بحث یکی دیگر از اختیارات قربانی، مصالحه‌ی حق قصاص نفس در مقابل حق یا امتیاز است. برای مثال مجنی‌علیه می‌تواند حق قصاص خود را به ازای سرقفلی مغازه‌ای مصالحه کند. کما این که در یک مورد، ولی دم (پدر مقتول) به شرط ازدواج مادر جانی با وی، از حق قصاص خود گذشت نمود. (روزنامه‌ی ایران، شماره ۳۷۷۳ مورخ ۸ آبان ۱۳۸۶).

۴-۱-۲-۲. تبدیل اختیاری حق قصاصِ نفس از سوی ورثه

هرگاه مجنی‌علیه رأساً در مورد حق قصاصِ نفس خود تصمیم‌گیری نکرده یا فرصت آن را نداشته باشد در این صورت حق قصاص به ارث می‌رسد. ماده ۳۴۸ در این مورد مقرر می‌دارد: «حق قصاص، به شرح مندرج در این قانون به ارث می‌رسد.» بدیهی است ورثه در این مرحله

مالک حق قصاص بوده و می‌توانند به استناد ماده ۳۴۷ قانون یادشده در صورت رضایت جانی به دیه کامله یا کمتر و بیشتر از آن یا در برابر حق یا مال گذشت نمایند.

بدیهی است آنچه در مورد اختیارات مجنی علیه در خصوص امکان تبدیل قصاص نفس به عضو بیان شد عیناً در مورد ورثه نیز صادق است؛ زیرا ورثه نیز عیناً از همان اختیاراتی برخوردارند که اصیل از آن برخوردار می‌باشد. به بیان دیگر ورثه می‌توانند به جای قصاص جانی با وی به قطع عضوی از اعضای غیر حیاتی او مصالحه نمایند و در این امر منع قانونی به نظر نمی‌رسد؛ بنابراین اگر ولی دم در پای چوبه دار حاضر شود از حق قصاص (نفس) خود صرف نظر کند مشروط به اینکه جانی به قلع یک چشم یا قطع یک کلیه خود جهت پیوند رضایت دهد، چنین تبدیل مجازاتی (مصالحه‌ای) فاقد اشکال به نظر می‌رسد.

۴-۲. تبدیل قصاص عضو

تبدیل قصاص عضو نیز همچون قصاص نفس امکان‌پذیر بوده و ممکن است به نحو اجباری یا اختیاری اتفاق افتد که به شرح ذیل به بررسی مصادیق متنوع آن می‌پردازیم.

۴-۲-۱. تبدیل اجباری قصاص عضو

مقصود از تبدیل اجباری قصاص عضو آن است که علی‌رغم عمدی بودن جنایت و در دسترس بودن مرتکب یا مرتکبین و وجود کلیه شرایط قصاص عضو، مانع و رادعی حادث شده و در نتیجه قصاص عضو اجباراً ساقط شده و به دیه مبدل می‌گردد. این موارد نیز به نوبه خود متعدد می‌باشند.

۴-۲-۱-۱. مردد بودن مجنی‌علیهم

مقصود از مردد بودن مجنی‌علیهم آن است که دو یا سه نفر عمداً عضو مشابهی از اعضای بدن دو یا سه نفر دیگر را قطع کنند. برای مثال دو نفر عمداً دست دو نفر دیگر را از میج قطع کنند، اما

در اینکه هر یک از متهمین دست کدام یک از مجنی‌علیهم را قطع کرده‌اند به هر دلیل، از جمله به علت تاریکی شب یا پوشیده بودن صورت مرتکبین یا مجنی‌علیهم یا... معلوم نباشد در این صورت مرتکبین به علت عمدی و بالأخص مساوی بودن جنایتشان به قصاص محکوم می‌شوند؛ زیرا مردّد بودن مجنی‌علیه هر مرتکبی، مانع قصاص مرتکبین نیست. در اینجا اگر همه مجنی‌علیهم خواستار قصاص باشند، مرتکبین قصاص می‌شوند؛ و الاً اگر یکی از آنان به هر سبب حق قصاص نداشته یا آن را ساقط یا مصالحه کند، حق قصاص سایرین نیز اجباراً ساقط می‌شود. نکته‌ای که تأکید بر آن ضروری است اینکه در این قبیل موارد، لازمه تحقق حق قصاص برای همه مجنی‌علیهم آن است که جنایتهای وارده بر آنان علاوه بر عمدی بودن، مشابه و یکسان باشد و به علاوه همگی آنان خواهان قصاص باشند؛ و الاً اگر جنایتهای متفاوت باشد علی‌رغم عمدی بودن آنها و خواستار قصاص بودن همه مجنی‌علیهم، قصاص اجرا نمی‌شود و هیچ یک از مجنی‌علیهم حق قصاص نخواهند داشت؛ زیرا اجرای آن عملاً امکان‌پذیر نیست. برای مثال اگر دست یکی از مجنی‌علیهم از مچ قطع شده و دست دیگری از آرنج قطع شده باشد در این صورت به علت یکسان نبودن جنایات، هیچ یک از آنان حق قصاص نخواهند داشت. در این خصوص تبصره ماده ۳۶۶ می‌گوید: «مفاد این ماده، در جنایت عمدی بر عضو نیز جاری است، مشروط بر آنکه جنایتهای وارده بر مجنی‌علیهم یکسان باشد، لکن اگر جنایتهای وارده بر هر یک از مجنی‌علیهم با جنایتهای دیگری متفاوت باشد، امکان قصاص حتی در فرضی که همه مجنی‌علیهم خواهان قصاص باشند نیز منتفی است و به دیه [و تعزیر مقرر در ماده ۶۱۴ ق.م.ا.ت مصوب ۱۳۷۵] تبدیل می‌شود.» در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا امکان قصاص دست هر دو نفر تا مچ امکان‌پذیر می‌باشد یا خیر؛ زیرا جنایت ارتكابی آن دو تا مچ یکسان می‌باشد لذا دستان مرتکبین تا مچ قطع شده و نسبت به قسمت مازاد، گذشت به عمل آمده یا دیه اضافی (از مچ دست تا آرنج) بالمناصفه از آنان اخذ و به کسی که دست وی تا آرنج قطع شده است پرداخت گردد؟ از منظر حقوقی و عدالت قضائی پاسخ سؤال مطروحه مثبت به نظر می‌رسد؛ زیرا آنچه مسلم است و تردیدی در آن وجود ندارد اینکه هر یک از آن دو نفر، یک دست را تا مچ قطع کرده‌اند و

تردید تنها در مقدار جنایت بیشتر می‌باشد لذا می‌توان تا میزان قدر متیقن قصاص را اجرا و با رضایت مجنی علیه از میزان اضافی صرف نظر یا در مورد آن از مرتکبین بالمناصفه دیه دریافت نمود.

آنچه بیان شد در جنایات وارده بر نفس یا عضوی است که دیه طرفین با یکدیگر برابر می‌باشد و نیازی به پرداخت فاضل دیه نیست. در غیر این صورت اگر برای مثال مرتکبین مرد و مجنی علیه زن باشند اولیای دم هر یک از مقتولین باید پیش از اجرای قصاص، نصف دیه مرتکبین را به آنان پرداخت نمایند و سپس قصاص انجام گیرد. حال اگر تنها یکی از دو مجنی علیه، مرد باشد و دیگری زن باشد در این صورت ولی دم زن باید پیش از اجرای قصاص، نصف دیه را به نسبت مساوی (ربع دیه کامله) به قاتلین پرداخت کند تا بتواند قصاص را اجرا نماید. در این مورد ماده ۳۶۷ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در ماده (۳۶۶) این قانون، اگر اولیای هر دو مجنی علیه، خواهان قصاص باشند و دو مجنی علیه از نظر دیه، یکسان نباشند و دیه مرتکبان بیش از دیه مجنی علیه باشد، مانند اینکه هر دو قاتل، مرد باشند و یکی از دو مقتول، زن باشد، خواهان قصاص از سوی زن باید نصف دیه کامل را پردازد که در این صورت، به سبب مشخص نبودن مرتکب قتل زن، فاضل دیه مذکور میان مرتکبان به نسبت مساوی تقسیم می‌شود.» بدیهی است مطابق قاعده، در هر مورد که باید مقداری از دیه را به جانی پردازند و قصاص کنند باید پرداخت فاضل دیه قبل از قصاص انجام گیرد. در این خصوص تبصره ماده مرقوم تصریح می‌نماید: «دیه موضوع این ماده طبق این قانون و قبل از قصاص به مستحق پرداخت می‌شود.»

۴-۲-۱-۲. تداخل جنایات عمدی بر اعضای چند نفر

هرگاه مرتکب هم‌زمان یا به نحو تعاقب جنایتهایی را بر دو یا چند نفر وارد سازد برای مثال با پرتاب مواد منفجره، باعث قطع دست راست دو نفر یا بیشتر شود یا در پی دو بار درگیری، پاهای دو نفر را قطع کند. با توجه به اصل عدم تداخل، از یک سو مرتکب نسبت به تمامی جنایتهای ارتكابی خویش مسئول است و باید قصاص شود و لذا در صورتی که امکان قصاص همه آنها

وجود داشته باشد قصاص می‌گردد، اما بدیهی است به اقتضاء اصل لزوم رعایت مماثلت در محلّ قصاص، مجنی‌علیهم نمی‌تواند سایر اعضای جانی را قصاص کنند. در این صورت چون عملاً استیفای قصاص به نفع تمامی مجنی‌علیهم وجود ندارد، مجنی‌علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری یا دیگران واقع شده است، در استیفای حقّ قصاص خویش بر سایرین مقدم است و اگر وقوع هر دو جنایت در یک زمان باشد، حقّ هر دو در استیفای قصاص مساوی است. لذا هر یک از دو مجنی‌علیه می‌تواند مبادرت به قصاص کند و در نتیجه حقّ قصاص سایر مصدومین اجباراً به دیه مبدل می‌شود. در این خصوص ماده ۳۹۲ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضای چند نفر وارد کند، اگر امکان قصاص همه آنها باشد، قصاص می‌شود و اگر امکان قصاص برای همه جنایات نباشد مجنی‌علیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع شده است، در استیفای قصاص مقدم است و در صورت انجام قصاص، مرتکب برای جنایاتی که محلی برای قصاص آن نیست به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم (تعزیرات) محکوم می‌شود. اگر وقوع دو جنایت، در یک زمان باشد، هریک از دو مجنی‌علیه می‌توانند [می‌تواند] مبادرت به قصاص کنند [کند] و پس از استیفای قصاص، برای دیگر جنایت‌هایی که قصاص ممکن نیست، مرتکب به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم (تعزیرات) محکوم می‌شود...» همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این ماده قانون‌گذار به تبعیت از قول مشهور فقهای امامیه، در مرحله‌ی استیفای قصاص عضو (برخلاف قصاص نفس) لزوم رعایت نوبت و تقدم و تأخر در ورود جنایت را از سوی مجنی‌علیهم لازم دانسته است. به این ترتیب کسی که ابتدا جنایت بر او وارد شده، نسبت به فرد یا افرادی که پس از او متحمل آسیب شده‌اند، مقدم می‌باشد. فلذا او باید ابتدا نسبت به استیفای حق خود اقدام کند و در صورت استیفا، نفرات بعدی به علت فقدان محل، دیه دریافت می‌دارند. به بیان دیگر، در اینجا حقّ قصاص فرد یا افراد بعدی اجباراً به دیه و تعزیر مبدل می‌گردد. بدیهی است چنانچه مجنی‌علیه اول جانی را عفو یا به اخذ دیه مصالحه کند در این صورت نوبت به مجنی‌علیه دوم می‌رسد که نسبت به استیفای حق خود به هر نحو که صلاح می‌داند اقدام کند و هکذا نفرات بعدی.

قسمت پایانی ماده مورد بحث فرض دیگری را مطرح ساخته است. برابر آن: «در صورتی که پس از قصاص اول، محل قصاص برای مجتئعلیه دوم باقی باشد، لکن کمتر از عضو مورد جنایت از او باشد، می تواند مقدار موجود را قصاص کند و مابه التفاوت را دیه بگیرد؛ مانند اینکه مرتکب، نخست انگشت دست راست کسی و آنگاه دست راست شخص دیگری را قطع کرده باشد که در این صورت، مجنی علیه اول در اجرای قصاص مقدم است و با اجرای قصاص او، مجنی علیه دوم می تواند دست راست مرتکب را قصاص کند و دیه انگشت خود را نیز از او بگیرد.» آنچه از مقایسه جنایات عمدی متعدد میان نفس و عضو مستفاد می شود این است که مقنن میان این دو امر، از ابعاد مختلف قائل به تفصیل شده است. برای مثال:

۱- با مقایسه مواد ۳۸۳ و ۳۹۲ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ این نکته آشکار می شود که در تعدد اولیای دم، تقدم و تأخر قتلها ملاک استیفای قصاص نفس نیست و هر یک از اولیای دم که فرصت استیفای قصاص از جانی را داشته باشد می تواند بدون تضمین حقوق سایرین نسبت به استیفای حق خود اقدام و جانی را به قتل برساند؛ درحالی که در جنایات مادون نفس، تقدم و تأخر ورود جنایت ملاک قصاص است و مقدمین نسبت به مؤخرین حق تقدم دارند. لذا مجتئعلیه اول که جنایت بر او پیش از دیگری واقع شده است باید ابتدا نظر خود را دایر بر استیفا یا گذشت یا مصالحه اعلام دارد تا نوبت به سایر مجنی علیهم برسد. به واقع قاعده «الْجَانِي لَأُجَنِّي عَلَى أَكْثَرِ مِنْ نَفْسِهِ» عمدتاً در جنایت بر نفس اعمال می شود تا در عضو.

۲- با مقایسه مواد فوق الذکر معلوم می شود در جنایت بر نفس با استیفای قصاص از سوی احد از اولیای دم، حقوق سایرین از بین می رود؛ خواه استیفاء کننده از جهت تحمل جنایت مقدم باشد و خواه مؤخر. در این قبیل موارد حق قصاص سایر اولیای دم به دیه تبدیل نمی شود؛ مگر قصاص مستلزم پرداخت فاضل دیه باشد. درحالی که در جنایت بر عضو با استیفای قصاص از سوی مجنی علیه مقدم و بالتبع فقدان محل قصاص، حق قصاص سایر مجنی علیهم اجباراً به دیه مبدل

می‌شود و جانی آن را بدهکار شده و در صورت مطالبه از سوی مجنی‌علیهم باید به آنان پرداخت نموده و به علاوه متحمل تعزیر نیز شود.

۳- آنچه از مقایسه‌ی مواد ۳۸۱ و ۳۹۰ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ استفاده می‌شود این است که در قصاص نفس، ولی‌دم می‌تواند آن را اجرا کند یا عفو یا مصالحه نماید، اما نمی‌تواند آن را به قصاص عضو تنزیل دهد؛ هرچند چنین حقی در ماده ۳۶۵ قانون یادشده برای شخص مجنی‌علیه پیش‌بینی شده است. درحالی‌که در قصاص عضو، در مواردی که قصاص دارای مراتب می‌باشد، مجنی‌علیه می‌تواند در صورت رضایت جانی به جای مرتبه‌ی بالاتر، به قصاص مرتبه‌ی پایین‌تر اکتفا کند و بقیه را به جانی ببخشد یا دیه بگیرد.

۴- اگر کسی به علت یک یا چند ضربه‌ی [عمدی]، جنایت‌های متعدد بر اعضای چند نفر وارد کند که در یکدیگر تداخل داشته باشند، برای مثال انگشت دست راست مجنی‌علیه اول و دست راست مجنی‌علیه دوم را از میچ قطع کند، هرچند حق قصاص برای هر جنایت به‌طور جداگانه ثابت است و مجتئلیه می‌تواند درباره‌ی بعضی با مرتکب مصالحه نماید، نسبت به بعضی دیگر گذشت و بعضی را قصاص کند، اما چنانچه همه خواهان قصاص عضو باشند لزوم جلوگیری از تفویت قصاص ایجاب می‌کند کسی که انگشت دست او قطع شده ابتدا قصاص کند و سپس مجنی‌علیه دوم اقدام به قطع دست جانی بنماید و با توجه به ماده ۳۹۱ ق.م.ا. بابت انگشت دست نیز دیه دریافت کند.

۴-۲-۱-۳. فقدان عضو متعلق قصاص

ممکن است کسی با فعل (واحد) یا افعال متعدد در یک زمان یا زمان‌های متفاوت، موجب جنایت‌های عمدی متعدد بر اعضاء و جوارح یک یا چند نفر گردد. برای مثال پاهای یک یا چند نفر را هم‌زمان یا به‌طور تعاقب قطع نماید یا صرفاً چشم راست یا چپ دو یا چند نفر را درآورد. در این قبیل موارد از یک سو اقتضاء اصل عدم تداخل جنایات مادون نفس آن است که مرتکب از بابت تمامی آن‌ها قصاص شود؛ اما در قصاص عضو، اصل لازم‌الرعاية دیگری نیز وجود دارد

و آن اصل لزوم رعایت محل قصاص است. به این معنی که چشم راست، در ازای چشم راست و چشم چپ، در ازای چشم چپ قصاص می‌شود و هیچ‌گاه چشم چپ در ازای چشم راست یا بالعکس قصاص نمی‌شود. فلذا می‌توان گفت لزوم مماثلت در قصاص به‌نوبه‌ی خود مانعی در مسیر قصاص ایجاد می‌کند. در نتیجه هرگاه فردی عمداً جنایت‌های متعدد بر اعضاء و جوارح یک نفر وارد سازد، لیکن خود او فاقد عضو یا اعضای مماثل باشد به پرداخت دیه و تعزیر محکوم می‌گردد. به بیان دیگر، در این گونه موارد این بخش از حق قصاص مجنی علیه اجباراً به دیه مبدل می‌شود و بدون نیاز به رضایت مرتکب، مجنی علیه می‌تواند آن را از اموال و دارائی‌های وی برداشت نماید. در این مورد ماده ۳۹۱ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «هرگاه کسی جنایت عمدی بر اعضاء متعدد یک نفر وارد کند و امکان قصاص همه آنها نباشد مانند اینکه هر دو دست یک نفر را قطع کند و خود یک دست بیشتر نداشته باشد، مرتکب در مقابل جنایت‌هایی که قصاص آن امکان دارد، قصاص می‌شود و برای دیگر جنایات، به پرداخت دیه و تعزیر مقرر در کتاب پنجم (تعزیرات) محکوم می‌شود.» لازم به ذکر است با توجه به حکم استثنائی تبصره‌ی ماده ۳۹۳ قانون یادشده، ذکر دست در این ماده در تبیین موضوع تبدیل قصاص به دیه از سوی مقنن ناصواب می‌باشد.

۴-۲-۲. تبدیل اختیاری قصاص عضو

تبدیل اختیاری قصاص عضو هنگامی مصداق می‌یابد که جنایت ارتكابی عمدی و درعین حال مستجمع کلیه شرایط ایجابی و سلبی باشد. به تعبیر دیگر، برای اجرای قصاص، مقتضی موجود و مانع مفقود باشد مع‌هذا پیرو توافق جانی و صاحب حق قصاص، قصاص به دیه، مال یا حق مشروع دیگر مبدل گردد. لازم به ذکر است قصاص عضو در وهله‌ی نخست حق مجنی علیه است که در صورت دارا بودن اهلیت استیفا نسبت به اجرا، عفو و اسقاط بلاعوض یا مصالحه آن اتخاذ تصمیم می‌نماید لیکن در صورت فقدان اهلیت استیفا یا وفات حسب مورد سرپرست قانونی یا ورثه او

در این مورد تصمیم‌گیری می‌نمایند. مهم‌ترین مصادیق تبدیل اختیاری حق قصاص عضو عبارت‌اند از:

۴-۲-۲-۱. توافق صاحب حق قصاص و جانی

همان‌طور که مکرراً بیان شد حق قصاص، حق شخصی است و در نتیجه صاحب حق قصاص می‌تواند به استناد ماده ۳۴۷ ق.م.ا. ۱۳۹۲ در هر مرحله از مراحل تعقیب، رسیدگی و اجرای حکم با رضایت جانی به‌طور مجانی یا با مصالحه، در برابر حق یا مال گذشت کند. بی‌تردید توافق جانی و مجنی علیه نسبت به تبدیل حق قصاص عضو، از مصادیق شایع تبدیل اختیاری قصاص عضو بوده و از بُعد شرایط و نحوه اجرا بستگی تام و تمام به توافق طرفین دارد.

۴-۲-۲-۲. تداخل در جنایت عمدی دارای مراتب

هرگاه جنایت بر عضو دارای مراتب باشد مجنی علیه می‌تواند با رضایت محکوم‌علیه، به‌جای قصاص مرتبه بالاتر، مرتبه پایین‌تر را قصاص کند و در قبال این تنازل، در قالب اخذ دیه یا غیر آن مصالحه نماید. برای مثال دست که دارای حداقل و اکثر بوده و در لسان عامیانه شامل انگشتان، مچ، آرنج و کتف می‌باشد؛ چنانچه از کتف قطع شده باشد مجنی علیه می‌تواند به‌جای قطع از کتف، فقط به قطع انگشتان یا مچ یا آرنج اکتفا کند و از بابت بقیه مصالحه نماید. مثال دیگر، در موردی که کسی پای دیگری را از ران قطع کرده مجنی علیه می‌تواند به‌جای قصاص از ران، پای جانی را از مچ یا زانو قطع کند و از بابت بقیه آن ارش دریافت کند؛ مشروط به اینکه جانی نسبت به این امر رضایت داشته باشد. در این مورد ماده ۳۹۰ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «اگر جنایت بر عضو، دارای مراتب باشد، مجنی علیه می‌تواند با رضایت مرتکب قسمتی از جنایت را قصاص کند؛ مانند آنکه در جراحی موضعه به متلاحمه و در قطع دست از آرنج به قطع دست از مچ بسنده و از قصاص قسمت دیگر گذشت یا مصالحه نماید.»

با توجه به مراتب فوق، مجنی علیه در صورتی می‌تواند به مراتب پایین‌تر مبادرت کند که قبلاً رضایت جانی را اخذ کرده باشد.

برآمد؛

حق قصاص که شامل نفس، عضو و منفعت می‌باشد، هر سه قابل تبدیل اند اما با تبدیل مجازات‌های تعزیری تفاوت‌های ماهوی دارند. تعزیرات عمدتاً به تشخیص دادگاه و در جهت حفظ مصالح بزهکار انجام می‌گیرد و باید به نحوی انجام شود که مآلاً به حال متهم مناسب‌تر باشد در حالی که مجازات قصاص یا به جهت از بین رفتن محل و موضوع آن و یا به جهت غلبه جنبه خصوصی آن به تراضی صاحب حق قصاص و جانی انجام می‌گیرد و دادگاه در این فرآیند هیچ‌گونه نقش ندارد و حتی نمی‌تواند با آن مخالفت کند.

تبدیل اختیاری یا توافقی در قالب توافق و مصالحه صورت می‌گیرد. بالتبع لازمه تحقق آن توافق اراده جانی با صاحب حق قصاص، حسب مورد مجنی علیه، ولی دم، وارث یا... می‌باشد و بدون توافق جانی محقق نمی‌شود، حتی اگر قصاص نفس در ازای وجه ناچیزی پیشنهاد شود، باز هم نیازمند موافقت جانی است. همان‌طور که صاحب حق قصاص را نمی‌توان به گذشت یا مصالحه وادار کرد، جانی را نیز نمی‌توان به انجام مصالحه اجبار نمود.

در تبدیل اجباری آنچه جایگزین حق قصاص می‌شود، دیه مقدر قانونی است فلذا ذی حق نمی‌تواند زیاده از آن را مطالبه کند؛ چه آنکه شارع میزان آن را مقدر فرموده است. لیکن تبدیل اختیاری چون نوعی مصالحه است لذا منوط به توافق طرفینی است. جانی باید از هر طریق ممکن، رضایت صاحب حق را تحصیل نماید، هر چند این امر منوط به پرداخت چندین برابر دیه قانونی باشد. به علاوه، در تبدیل اجباری علی‌الاصول مجازات تعزیری منتفی است؛ زیرا تبدیل اجباری اغلب به جهت از بین رفتن موضوع و محل قصاص واقع می‌شود فلذا اعمال تعزیر ممتنع می‌باشد لیکن در تبدیل اختیاری ولو اینکه جانی چندین برابر دیه قانونی، وجه المصلحه پرداخت کند

بازهم ممکن است دادگاه به تجویز ماده ۴۴۷ ق.م.ا. ۱۳۹۲ حسب مورد او را به تعزیر مقرر در مواد ۶۱۲ یا ۶۱۴ ق.م.ا.ت مصوب ۱۳۷۵ محکوم نماید.

تبدیل قصاص سیاستی در راستای کیفرزدائی است؛ زیرا فرصتی را فراهم می‌سازد تا صاحب حق قصاص به جای شستن خون با خون با توافق جانی به امر مالی یا حق مشروع یا عضو رضایت دهند. توضیح اینکه تبدیل قصاص نفس علاوه بر مال یا حق به عضو نیز امکان‌پذیر می‌باشد. این امر با توجه به اختیار حاصله از ماده‌ی ۳۶۵ ق.م.ا. ۱۳۹۲ ممکن است پس از ورود جرح تا پیش از وفات رأساً از سوی مجنی علیه انجام یا پس از مرگ او از سوی ورثه (ولی دم) صورت گیرد؛ زیرا مصلحت حفظ نفس اشد و اقوای از حفظ عضو می‌باشد و به‌علاوه امروزه اهداء و فروش عضو در جهت معالجه افراد بیمار به امری رایج و مرسوم مبدل شده است. همچنین تبدیل قصاص عضو به عضو دیگر خاصه در مواردی که دارای مراتب می‌باشد، امری قانونی بوده و ماده‌ی ۳۹۰ مؤید آن می‌باشد.

با توجه به مراتب فوق و با توجه به تمهید زمینه‌های قانونی، وجود فتاوی مثبت فقهای معاصر و به‌ویژه پیشرفت‌های علمی و فنی جهت پیوند اعضاء پیشنهادهای ذیل جهت رفع خلأهای قانونی ارائه می‌شود:

ماده... - صاحب حق قصاص نفس می‌تواند در صورت موافقت جانی از حق قصاص خود در ازای عضو غیر حیاتی جانی برای پیوند در بدن خود یا دیگری گذشت نماید.

تبصره - مقصود از عضو غیر حیاتی جانی همچون چشم و کلیه است که انفصال آن نوعاً موجب مرگ اهداء کننده نمی‌شود.

ماده... - مجنی علیه یا ولی او می‌تواند در صورت موافقت جانی از قصاص عضو مشابه در ازای عضو غیر حیاتی دیگر جانی برای پیوند در بدن خود یا دیگری گذشت نماید.

تبصره - در صورتی که پیوند عضو مستلزم پرداخت فاضل دیه به جانی باشد فاضل دیه باید قبل از پیوند پرداخت گردد.

منابع

- قرآن کریم
- آقایی نیا، حسین، (۱۳۸۴)، حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه اشخاص)، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- ابن ادریس، محمد، (۱۴۱۱)، کتاب السرائر، جلد ۳، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن فهد حلی، احمد، (۱۴۱۳)، المهذب البارع فی شرح مختصر النافع، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابراج الطرابلسی، (ابن البراج) عبدالعزيز، (۱۴۰۶)، المهذب البارع فی شرح مختصر النافع، جلد ۲، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- امام خمینی، روح الله، (بی تا)، تحریر الوسیله، تهران: موسسه انتشارات اسماعیلیان.
- الجزیری، عبدالرحمن، (بی تا)، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حر عاملی، محمد بن حسن، (بی تا)، وسائل الشیعه، جلد ۱۹، ۱۸ و ۱۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی
- حسینی شیرازی، سید محمد، (۱۳۷۰)، المسائل الاسلامیه، چاپ چهارم، مؤسسه الفکر الاسلامی.
- حلی، احمد بن فهد، (۱۴۱۳)، المهذب البارع فی شرح مختصر النافع، ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حلی، یحیی بن سعید، (۱۴۰۵)، الجامع للشرایع، چاپ اول، قم: مؤسسه سید الشهداء - العلمیه.
- خمینی، روح الله، (بی تا) تحریر الوسیله، جلد ۲، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- خوئی، سید ابوالقاسم، (بی تا)، مبانی تکمله المنهاج، جلد ۲ چاپ اول، بیروت: دارالزهراء.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۵) لغتنامه دهخدا، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.

- سیوری، مقداد بن عبدالله، (۱۴۰۴)، *التنقیح الرائع لمختصر الشرايع*، جلد ۴، چاپ اول، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- شیخ طوسی، حسن، (بی تا)، *المبسوط فی الفقه الامامیه*، جلد های ۸ و ۷، تهران: انتشارات مرتضوی
- شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۶)، *کتاب الخلاف*، جلد ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۰)، *النهايه فی مجرد الفقه والفتاوى*، چاپ دوم، دارالکتاب العربی.
- شیخ مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۰)، *المقنعه*، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- شهید ثانی، زین الدین الجبعی العاملی، (۱۴۰۱)، *شرح لمعه*، جلد ۱۰، چاپ اول، بیروت، دارالتعارف.
- شهیدی، مهدی (۱۳۷۷)، *تشکیل قراردادها و تعهدات*، تهران: نشر میزان.
- صافی گلپایگانی، جامع الاحکام، ج ۲،
- عامر، عبدالعزیز، (۱۳۷۷-۱۹۵۷)، *التعزیر فی الشریعه الاسلامیه*، چاپ سوم، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی و اولاده مصر.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، (بی تا)، *تبصره المتعلمین فی احکام الدین*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۱۸)، *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، جلد ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه ی علمیه ی قم.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۱۲)، *النهايه و نکتها*، جلد ۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- عمید، حسن، (۱۳۶۳)، *فرهنگ سه جلدی*، جلد دوم، تهران: ؟؟؟

- عوده، عبدالقادر، (۱۴۱۳)، *التشريع الجنائي الاسلامی*، جلد ۲ چاپ دوازدهم، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۰۷)، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (کتاب القصاص)*، قم: علمیه.
- فاضل لنکرانی، محمد، (۱۳۸۳)، *جامع المسائل (استفتائات)*، جلد اول، چاپ یازدهم،؟؟؟
- فخرالمحققین، محمد بن حسن، (۱۳۸۹)، *ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد (به ضمیمه قواعد الاحکام علامه حلی)*، جلد ۴، مؤسسه اسماعیلیان.
- گنجینه استفتائات قضایی، مرکز تحقیقات قوه قضائیه.
- محقق حلی، ابوالقاسم، (۱۳۸۹)، *شرايع الاسلام*، جلد چهارم، چاپ دوم، بیروت: دارالاضواء.
- مرادی، حسن، (۱۳۸۹)، «تبدیل مجازات‌های تعزیری و بازدارنده در حقوق کیفری ایران»، *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، سال دوازدهم، شماره ۳۱.
- مقدس اردبیلی، مولی احمد، (۱۴۱۶) *مجمع الفائده و البرهان*، جلد ۱۳ و ۱۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- منتظری، حسینعلی، (۱۴۰۹)، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه*، ج ۲، چاپ دوم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- نجفی، شیخ محمد حسن، (۱۳۷۴)، *جواهرالکلام*، جلد‌های ۴۲، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب اسلامیه.



Substitution of Qisas in the Iranian Criminal Law

Hasan Moradi¹

(Received: 4/ 02/ 2017 - Accepted: 11/ 07/ 2017)

Abstract

In addition to some legal institutions such as legal and judicial exemptions, the penal substitution shall be taken into account as well. The penal substitution, in its general sense, is an attempt toward the individualization of punishment, avoidance of the violation of the right of avenger/s of blood, avoidance of undermining the religion, restriction of imprisonment, and fulfillment of the fair judicial justice. At the present time, the substitution of punishment in the field of Hudud punishments, Qisas and Ta'zirat is applicable. However, the fundamental question which is raised is whether the conditions applied for Qisas are the same as what are applied for Hodud and Ta'zirat or not? The substitution of Ta'zirat is divided into two groups: legal and judicial. While the legal substitution is extensively subject to the conditions mentioned in the Penal Code, the judicial one is basically subject to the judges' better judgment. But, the substitution of Hudud, the same as the legal substitution, is subject to mentioned conditions in law and depends on the agreement of the Supreme leader or head of the judiciary. Regarding the Qisas punishment, there are two types of substitution: Mandatory or legal and personal or voluntary. When the execution of Qisas, religiously, is not possible or permissible, it is compulsorily substituted by the blood money.

Keywords: Substitution, Mitigation, Aggravation, Victim.

1. Assistant Professor in Criminal Law and Criminology, Allameh Tabataba'i University, Tehran: hmoradi38@yahoo.com